

ربع دوم از کتاب مشکوه الأئمه ناصری

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

كَيْفَ آيْتِ هَذِهِ الْحَالُ وَأَنْتَ صَائِرٌ إِلَيْهَا لِأَنَّكَ كَيْفَ تَهْتَابُ بِحَيَوْنِكَ وَهِيَ مَطِينَتِكَ إِلَى
 تَمَانِكَ أَمْ كَيْفَ تَسْبِغُ طَعَامَكَ وَأَنْتَ مُنْتَظِرٌ حِمَامَكَ وَلَمْ تَتَزَوَّدْ لِلرَّحِيلِ وَقَدْ دَنَا
 وَأَنْتَ عَلَى حَالٍ وَشَيْكَامُ سَافِرٍ قِيَارُ نَفْسِي كَمَا سُوفُ تَوْبَتِي وَعُمْرِي فَإِنْ
 وَالرَّيِّ فِي نَظِيرٍ وَكُلُّ الذُّبَابِ سَلَفَتْ فِي الصَّخْفِ مُثْبِتٌ يُجَارِي عَلَيْهِ عَادِلُ الْحَكْمِ فَاهُوُ
 چگونه بر این حال در این گداز من گردیدی! اینکه هرگز حوادث و دواهی بخوابی گردیدی و لا محاله شربت مرگ
 بخوابی نوشید و از پشت زمین در شکم زمین بخوابی بای گردید و چگونه این زندگان را اسباب عیش و کامرانی میباری بر تو
 کرامی افتد! اینکه این زندگی و زندگی بقیه اطلسوی مرگ است یعنی هر روز بگذرد و یا هر شبی پایان رسد و ای مرگ بر سر درگاه
 آیا چگونه این شراب و طعام با شستن آسانی از کلو با ندر و نیرسانی با اینکه منظر مرگ ناگهانی و با کمال سرعت بر باره مسافت بسته
 و سفری دور و دراز باید در پمانی بیخ در اندیشه زاد و تو شوی کوچیدن نیستی و ای بر نفس من تا چند در توبت و انابت
 و توفیق میروم با اینکه عمرم فانی و آثار مرگ نمودار و رحمت کوفلی و شکستگی بر شمردن روزگار پدیدار و اعمال گذشته من تمام
 در نامه اعمال ثابت و محفوظ است خداوند عادل حکیم قاهر جزای هر عملی را میسرساند یعنی این حال این غفلت از وضعیت
 فَكَمْ تَرْفَعُ بِيَدَيْكَ دُنْيَاكَ وَتَرْكِبُ فِي ذَلِكَ هَوَاكَ إِنِّي لَأَرَاكَ ضَعِيفًا لَيَقِينِ يَارَافِعَ الدُّنْيَا
 بِالدِّينِ أَبْهَذَا أَمْرَكَ الرَّحْمَنُ أَمْ عَلَى هَذَا دَلَّتِ الْقُرْآنُ تَحْرَبُ مَا بَقِيَ وَتَعْمُرُ فَانِيَا
 وَلَا ذَاكَ مَوْفُورٌ وَلَا ذَاكَ عَامِرٌ وَهَلْ لَكَ أَنْ وَأَفَاكَ حَفْنَا بَعْنَةً وَلَمْ تَكْتَبِ خَيْرًا
 لَدَى اللَّهِ عَازِرٌ أَرْضَى بِأَنْ تَفْنَى الْحَيَاةُ وَتَنْقُضَى وَدَيْنُكَ مَنْقُوصٌ وَمَالُكَ وَافِرٌ
 تا چندین خود را بدینا کی نمودت رفعت و صیله یآوری و بر هوای نفس خویش بر می نشینی بدرستی که من تورا
 سست یقین می بینم ای بهم بپوند نمایند دنیا را باین آبا باین کردار تورا فرمان کرد است این در حسن بایر
 اینکه اعمال دالالت نموده است ترا آن ویران سیکردانی آنچه را که دستخوش فانی شود و عمارت سیکسی آنچه را
 که امید تورا آن نیرود و آن یک موفور و نام و زاین یک عامر و باند ام است آیا برای تو اگر بیک نگاه مرگ تو
 فرارسد با اینکه کتاب عمل نیکی نموده باشی در حضرت خدای عزیزی که محل قبول بیاید است آیا آنچه خودی
 باینکه زندگان نیز فانی و وقت را منقضی بینی و حال آنکه دین تو ناقص و مال تو فراوان و دوا فر باشد یعنی در این
 زندگانی اینجهان یکسره در تحصیل اموال بکوشی و دین خویش را سست و ناقص گردانی و چون مرگت فرا
 رسد و مدت با صبر سپرد و دین زدست داده و وبال ال با خود برده باشی قَبْلَ الْهِنَّا لَنْتَجِيرًا عَلِيمٌ بِأَخْبِيرُ
 مَنْ يُؤْمَلُ لِقَبَاكَ رِقَابِنَا غَيْرَكَ وَمَنْ رَجَوْلُ غُفْرَانٍ ذُو بِنَا سِوَاكَ وَأَنْتَ الْمُفْضَلُ الْمَتَانُ
 الْقَائِمُ الدِّيَانُ الْعَامِدُ عَلَيْنَا بِالْإِحْسَانِ بَعْدَ الْإِسَاءَةِ مِنَّا وَالْعِصْيَانِ إِذَا الْعِزَّةُ وَالسُّلْطَانِ وَالْقُوَّةُ وَ
 الْبُهَانِ أَيْرُ فَا مِنْ عَذَابِكَ الْآلِيمِ وَاجْعَلْنَا مِنْ سُكَّانِ دَارِ الْبَيْعِ بِالْأَوْحَمِ الشَّرَاحِينَ بَعْدَ أَنْ نَدْبُو
 استغاثه و مناجات و استعانت عرض میکنند پس تو ای معبود و پناه بجهنم ای آنکه خیر دانی کیت که امیدوار
 باشیم برای اینکه گردنهای ما را از بند عذاب و عقاب انعامک دهد جز تو و کیت که برای آمرزش گناهان ما با و
 آرزو مند باشیم بجز تو بهمانا تو فی تفضل نشان و قائم دیان و آنکه عود میگردی بر ما با حسان بعد از

تو حق الموتی
و غیره

بدیای ما و عسایان ما ای صاحب عزت و سلطنت و قوت و برهان ما از عذاب الیم و شکنج و درناک خود پناه بده
 از ساکنین جنات نعیم بگردان ای رحمت آورنده ترین رحمت آورندگان و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و نیز در کتاب بود
 از شاکر بن خنیته ابن ابی الفضل از عبد الجبار ثقیفی مسطور است که از شیخ ابو شبر بن ابی طالب کنندی این منبر را شنیدیم
 که از ابو عیینة زهری روایت میکند زهری میگوید از علی بن الحسین علیهما السلام شنیدیم با پروردگار خود مناجات میکرد و میفرمود
 فَلَيْلٍ مِّنْ لَّيَالِي عَزَائِهِ وَطَالَ بُكَائُهُ وَدَامَ عَنَّا وَهُوَ وَبَانَ صَبْرُهُ وَتَقَدَّمَ فِكْرُهُ وَالْبَتْسُ عَلَيْهِ أَقْرَهُ مِنْ فَعْدِ الْأَوْلَادِ
 وَمُفَارَقَةِ الْأَبَاءِ وَالْأَخْدَادِ وَالْأَمْعَاضِ شَيْمَانَةَ الْحَيَاةِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِذْ آتَاهُمُ الْغَازِقُ
 فَغَرَّقَهُمْ أَكْثَرَ النَّاسِ ذَاتِيئًا وَكُلُّ بَنِي آدَمَ لِلْجَبْرِ مَفَاقِرٌ فَعَزَّ اللَّهُ عَلَى الْمُجَادِبِينَ ذُرِّيَّتَهُ نَاهِيَهُ
 سَاعَاتِهَا وَالذَّافِقُ كَذَا أَنْفَاقِي وَاجِدًا بَعْدَ وَاجِدٍ وَنَظَرْنَا بِالْحَادِثَاتِ الطَّوَارِقِ
 باز گوی با کس که صبرش اندک و کربتیش بسیار و درخششش بر کنار دندیش و فکرش متفرق و پراکنده و کارش پشیمان
 و دشوار شده است بسبب فدا و لاد و جدائی آباء و اجداد و خشم ناکی را بر سرش حسودان و نکویش دشمنان آید بدی و
 دزدانستی چه کرد پروردگار تو با اولاد عاد بن عوص بن ارم که قوم بود علیه اسلام بودند و سبط ارم که عاد اولی هستند
 که خداوندان قاصدهای بزرگ بودند و استخوانهای تن هر یک چون ستونی بود و درازی بالای هر کدام از هزار ذراع
 و پانصد کرد و چهار صد که کمر نبود یا اینکه صاحب شهر ارم بودند که دارای ستونهای عالی و شهر شداد بودند آن اوصاف که در
 کتب سیر و اخبار مذکور است مفاد کلام امام علیه السلام این است که بر ظلم ظالمان و شامت حسودان و فندان فرزندان
 و جدائی از پدرمان دنیاکان و حوادث جهان و طوارق حدشان در آشوب و اندان میباشد و بر حال گذشتگان
 بگریه که آن نیرود و حتمت و شد و تهدات عالی و تصویر متعالیه و بوستات و نکارتانها و دلدار و دستانها و نیر
 و شمارستانها و تاد و ریاد کرد نکشها چگونه از سر مرد و ای و لشکر حوادث آن بنیانها و پیرانها آن عمارات عالی هزارت عالی
 و آن مردم ضعیف تنومند ضعیف و دردمند شدند و اکنون همه بگذشتند و همه بگذشتند و از ایشان جز خبری اثری نیست این
 جهان است بنام هزاران شدید و شداد و بر باد داده و اینچنین بود هزاران عاد و شمو و راد و از نهاد بر آورده این همان چشمه
 خورشید جهان افروز است که همی یافت بر آنگاه عاد و شمو پس خبر شامت حداد در غنا و غنا نیاید و از طغیان حدادان
 در غم و اندان میباشد زیرا ای برادر که محمود و بمانند حسود با بجز میفرماید از گردش آیام و حوادث شور و غوغا
 بگلین مباحث و رشت صبری از کف گذار چه چیز جانیمان از شربت مرگ بخواهند نوشید و هر مولودی ازین سزای آل
 و آندی از دولت حیات جدا خواهد شد چه زندگی و عمر جوان مردان شکار چنگ و دندان پلنگ حوادث و درک
 اجل است و ساعات و وقایعش دستخوش فنا و در ذال در بوده حادثات اینجهان زشت خصال است و بر بسبب
 تن متن و در ماندند و طوارق حادثات امر از تو مع و دایمی و تواریع ملایم و هم کبوت نخبی الاغمال و کمال
 الْأَفْعَالِ وَفَقِيرِ الْأَمَالِ الطَّوَالِ قَاعِنِ سَبِيلِ الْمَنِيَةِ مَذْهَبٌ قَاعِنِ سَبِيلِ الْحَيَاةِ مَهْرَبٌ قَاعِنِ سَبِيلِ الْفَيْدِ
 الْبَغَاةِ مَطْلَبٌ قَاعِنِ الْأَنْفَانِ الْمُنْتَخِطِ عَلَى الزَّمَانِ وَالذَّمْرِ الْحَوَانِ مَالِكٌ وَالْخُلُودِ إِلَى دَارِ الْآخِرِينَ
 وَالسُّكُورِ إِلَى دَارِ الْهُوَانِ وَفَلَنُطِقَ الْقُرْآنَ بِالْبَيَانِ الْوَاضِحِ فِي سُورَةِ الرَّحْمَنِ كُنْ تَعْلَمُهَا فَأَنْ يَسْبِقَ وَجْهَ رَبِّكَ فِي الْجَلَالِ
 وَالْإِكْرَامِ وَفِيمَا وَخَتَامَ الْكِتَابَةِ وَالرَّدَى جُوحٌ لِجَالِ الْبِرِّ لَيْسَ لَاحِقٌ فَكُلُّ

اینجا را باید از انصاف است
 و در این کتاب
 از سید الساجدین علیه السلام
 روایت کرده اند
 که از شیخ ابو شبر بن ابی طالب کنندی این منبر را شنیدیم
 که از ابو عیینة زهری روایت میکند زهری میگوید از علی بن الحسین علیهما السلام شنیدیم با پروردگار خود مناجات میکرد و میفرمود
 فَلَيْلٍ مِّنْ لَّيَالِي عَزَائِهِ وَطَالَ بُكَائُهُ وَدَامَ عَنَّا وَهُوَ وَبَانَ صَبْرُهُ وَتَقَدَّمَ فِكْرُهُ وَالْبَتْسُ عَلَيْهِ أَقْرَهُ مِنْ فَعْدِ الْأَوْلَادِ
 وَمُفَارَقَةِ الْأَبَاءِ وَالْأَخْدَادِ وَالْأَمْعَاضِ شَيْمَانَةَ الْحَيَاةِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِذْ آتَاهُمُ الْغَازِقُ فَغَرَّقَهُمْ أَكْثَرَ النَّاسِ ذَاتِيئًا وَكُلُّ بَنِي آدَمَ لِلْجَبْرِ مَفَاقِرٌ فَعَزَّ اللَّهُ عَلَى الْمُجَادِبِينَ ذُرِّيَّتَهُ نَاهِيَهُ سَاعَاتِهَا وَالذَّافِقُ كَذَا أَنْفَاقِي وَاجِدًا بَعْدَ وَاجِدٍ وَنَظَرْنَا بِالْحَادِثَاتِ الطَّوَارِقِ

اینجا را باید از انصاف است
 و در این کتاب
 از سید الساجدین علیه السلام
 روایت کرده اند
 که از شیخ ابو شبر بن ابی طالب کنندی این منبر را شنیدیم
 که از ابو عیینة زهری روایت میکند زهری میگوید از علی بن الحسین علیهما السلام شنیدیم با پروردگار خود مناجات میکرد و میفرمود
 فَلَيْلٍ مِّنْ لَّيَالِي عَزَائِهِ وَطَالَ بُكَائُهُ وَدَامَ عَنَّا وَهُوَ وَبَانَ صَبْرُهُ وَتَقَدَّمَ فِكْرُهُ وَالْبَتْسُ عَلَيْهِ أَقْرَهُ مِنْ فَعْدِ الْأَوْلَادِ
 وَمُفَارَقَةِ الْأَبَاءِ وَالْأَخْدَادِ وَالْأَمْعَاضِ شَيْمَانَةَ الْحَيَاةِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِذْ آتَاهُمُ الْغَازِقُ فَغَرَّقَهُمْ أَكْثَرَ النَّاسِ ذَاتِيئًا وَكُلُّ بَنِي آدَمَ لِلْجَبْرِ مَفَاقِرٌ فَعَزَّ اللَّهُ عَلَى الْمُجَادِبِينَ ذُرِّيَّتَهُ نَاهِيَهُ سَاعَاتِهَا وَالذَّافِقُ كَذَا أَنْفَاقِي وَاجِدًا بَعْدَ وَاجِدٍ وَنَظَرْنَا بِالْحَادِثَاتِ الطَّوَارِقِ

بِنِ اُنْثَىٰ هَالِكٍ وَاِبْنِ هَالِكٍ لِيَنْ ضَمَّتْهُ غَرْبُهَا وَالْمَشَارِقُ فَلَا بُدَّ مِنْ اِذْرَاكِ مَا هُوَ
 كَلَامٌ وَلَا بُدَّ مِنْ اِيْبَانِ مَا هُوَ سَابِقٌ پس اعمال خویش را نیکو و افعال خود را جمیل دستوده کردن
 و آرزوهای دوردوز را ازین جهان ناسازگار که تاه بساز چاره سپردن راه مرگ و سپیل منت گزیرد گزینی و از ضربت
 شیر مرگ گزیند گاهی و برای دریافت نجات محتاج طری نیست پس کسیکه بر روزگار غدار و دهر خیانت کار و تحمیل
 حطام می دهد پیش راهبواره دیدگان حرص و آرزو جوش میدهد و خشم و خروش داری چلیبیت تر که نبی آرزو بری
 که در این دگر بسندان و سراج اندان محنت و جادیدان سپائی و باین منزل چون دهبان چهاره سکون جوی با اینکه
 قرآن کریم با بیان واضح و روشن در سوره رحمن تنطق نماید که هر چه بر روی زمین است دستخوش فنا و زوال
 و پاکوب هلاکت و تباهی است مگر ذات پروردگار ذوالجلال و الاکرام که همیشه پاینده و باقی است
 نیکه در نعمت و نازی بجهان غرقه مشو که محالست در غیر طایمان خلود

و در چه و تا بکار و در شکایت بری و بر کس اظهار نکرده و طالت کنی و حال بلکه مرگ و تباهی بر باره خود بپوش
 سوار و آفریدگان را در می باید در رشته حیات پیوند مدت ایش ترا قطع مینماید و هیچ تدبیری از کار خویش در راه
 خویش باز نگیرد و هر فرزندیکه از شکم پرور آمده نالک و پسر الکی است یعنی رشته تباهی و هلاکت بر نیت اتصال
 وارد و هر که قطع شدن نیابد و در شرق و غرب عالم هر جنبه راه عدم که در آرزو کائن است لابد او را کن نماید آنچه
 سابق است لابد بخوابد آنکه اَشَابُ لِلْمَهْمِ وَالْعَيْشَةُ لِلسَّعْيِ وَالْوَجُودُ لِلْعَدَمِ وَكُلُّ شَيْءٍ لَاشِكِّ خَيْرٍ
 بِذَلِكَ حَوَى الْعَلَمُ عَلَى صَفْحَةِ اللُّوحِ فِي الْقَدَمِ فَا هَذَا النَّهْيُ وَالنَّدْمُ وَفَدَخَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمُ الْاُمَمُ
 اَنْ تَرْجُو نَجَاةً مِنْ حَوَى سَفِيْمَةٍ وَسَهْمٌ لِمَنَابِلِ الْخَلِيْفَةِ رَاشِقٌ سُرُورِكَ مَوْصُولٌ بِعُقْدَانِ لَدَا
 وَمِنْ دُوْنِ مَا هُوَ اَنْ يَلِي الْعَوَائِقُ وَحَتَّكَ لِلدُّنْيَا غُرُورٌ وَبَاطِلٌ وَفِي ضَمْنِهَا لِلرَّاعِيْنَ الْبَوَائِقُ
 همانا جوانی برای پیری است و صحت برای رنجوری و وجود برای عدم و هر زنده بدون شک و ریب نالک

و در چه و تا بکار و در شکایت بری و بر کس اظهار نکرده و طالت کنی و حال بلکه مرگ و تباهی بر باره خود بپوش

و تباه است و از روز زائل شدت خدو ندم نزل بر احوالت تعلق یافته دستم تصادق در بر این نسق بر صفحه تقدیر
 نموده است پس صیبت اینمه اندوه دانوسس و ندامت با اینکه پیش از شما بر ارم ماضیه و اقوام سابقه برانیکو کردشت
 و ازین شربت که شما بخوابید نوشید بنوشیدند آیا با این زندگانی نعم و حیات رنجور با امید نجات هستی و حال آنکه تیر
 بویاد رسم منایا بر بنای خلقت و طاک بریت آمده و راست و کارگراست همانا سر در تو بقعدان تقدی مومول در هر چه
 دل تان بندی و دوست بداری مانعی برای آن موجود میشود و دوستی تو دنیا را همه محض غرور و باطل است ایجهان را
 فانکه آن میل و رغبت بشد بسختیها و شرور در اندرون است از خوندل طفلان سرخاب رخ امیزد اینزال
 سیدستان اخی الجبوة طمع ام الى الخلود نزع ام الى انا فان مرجع و ریحی المنون دائرة و افراسها غائر و
 سطوانها فاهر فقترب الازاد ليوام المعاد و لا توطا على غير مهاد و نعتد الصواب و حقيق
 الجواب فليكل اجل كتاب بحواله ما يشاء و يثبت و عنده امر الكتاب فتوف
 فلا في حاكم بالنسب عنده سوى العدل لا يخفى عليه المناقب و يميز افعال العباد بلطفه
 و يظن و يثبت ذلك المذنبون فنحسنا فعالة فهو فائز و من نجحت انما له فهو زاھق

و در چه و تا بکار و در شکایت بری و بر کس اظهار نکرده و طالت کنی و حال بلکه مرگ و تباهی بر باره خود بپوش

و تباه است و از روز زائل شدت خدو ندم نزل بر احوالت تعلق یافته دستم تصادق در بر این نسق بر صفحه تقدیر

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

پس نعمت رومی آنچه باید شناختی و بر بادۀ انکار بتافتی و آنچه میشايت بدانتی و در چنبر اقبال بگردشتی است
 آن دردی که دوایش کیاب است و آن رنجی که امید بهودیش نیست و از زونی که پایانش نه آيا از صدف زود گذر
 و در بازی مرضهای جانکد ز و نزول مرک ناساز این و آسوده هستی با اینکه خداوند بدار سلام بخواند یعنی با اینکه
 خدای بآسزای دعوت میفرماید و هسته آن سفر خراب مرض کوناگون و دریافت مرک تن نکتیه نیست چگونه کسی از مرض
 مرک این تواند بود همانا شقی و بد بخت و ناستوده است آن نفسی که گراهی و نافرمانیش دوام و تابع جوید و از ارشاد
 در شادت خود مفارقت و روی بر تاشن گیرد و آنچه بجزیرا که حلیتی را در آن راه نیست آرزو مند شود یعنی تقابلی
 در این ساری قنار دوام در این جهان کوه سیده فرجام را خواجه نده شود و اگر بخوابی بر خلائق خواهش او شوی با تو عصبیان
 میورزد و از تو بوشت میورد و سخن اهل غوایت روی می آورد و از تو روی بر میآید و از تصدیق انکس که سخن

و خط الشیب تقدم
 المعبر علی الهدای خالط
 التقیر شیب و افک اندر
 ای اناک المذخر خذلان
 فرد گذشتن و ماندن

سبدق میاد و اعراض میجوید سیرای زوست نس فرماید فَبَا عَائِلًا رَا حِلًّا لِنَبِيٍّ جَاهِلًا وَمُسَقِطًا
 عَائِلًا فَفَرِحَ بِنَعِيمِ زَائِلٍ وَسُرُّرِ حَائِلٍ وَرَفِيٍّ حَاذِلٍ فَبَا أَهْلًا الْمُنُونِ بِعِلَّةِ الْعَاقِلِ عَنِ حُلُولِ
 وَالْحَائِضِ فِي حَارِ زَلَلِهِ مَا هَذَا الْقَصِيرُ فَذَكَرْتَ الْفَيْرُ وَأَقَالَ النَّذِيرُ وَإِلَى الشَّرِّ الْمَصِيرُ
 طَلَبًا آخِرًا لَيْتُمْ سُرُورُهُ وَجَهْلًا بِأَسْنِيحًا بِرَبِّكَ تَوَافِقُ وَأَنْتَ كَمَنْ بَلَّغِي بِنَاءِ
 وَخَيْرُهُ بِمَا جَلَدُ فِي هَدْيِهِ وَبِسَابِقِ وَبَسْبِجِ أَمَا لَطَوًّا لَأَبْعِيدَهُ وَتَعْلَمُ أَنَّ
 الدَّهْرَ لِلنَّبِيِّ خَارِقٌ كَمَا أَنَّ اسْتِئْذَانَ كَلَامِ تَصْحِيفِ مَكْنُونِ اسْتِئْذَانَ كَلَامِ تَصْحِيفِ فَيَا عَائِلًا وَجَاهِلًا بَشَد
 آنچه میفرماید ای عاقلی که در طالع که چ کننده و دانستی که گرفتار جهالتی و سپداری که بغفلت روز میپاری
 آیا نرسند باشی سبستی که زان است و سرور که هرگز ناسب کمال و تمام و دوام بخوید در سستی که فرد میکند
 پس ای کسی که بعین خویش مغرور و از حلول حلشن غافل و در سجارتت و در یای لغزش خویش فرد رنده و
 و خاض است چیست این تعقیر با اینکه پیری در تو چنگ و در انداخته و موی تو را سفید گردانید و پیک مرک
 برای اندازد و تویل تو بسوی تو راه بر گرفته و بخدمت خدای باید روی کشود هم نا آنچه در طلب آن
 میکوشی چیزی است که سر درش تمام نمیجوید و انکس که مصباحش جنبش و کوشش کنی با تو موافقت نمیکند و تو چنان
 باشی که عمارتی بنیان ہی کنی و کسی دیگر در ویرایش شتاب کند و سبت گرفته باشد یا جا به حیات و پیر این آمل و از زود
 های و از باند با اینکه میدانی خیا طفا با مقراض بلا بر پیرانی را آخر قرا گرداند و هر باشد را بر هم میدرد خیا طرد و کار
 ببا بی سچکس پیرانی ندوخت که حسد تبا کرد و نسبت الطر نفة لمن لیس له الحقیفة ولا يرجع الی
 خَلْفَهُ لِأَكْثَرِ كَدْحٍ وَلَا تَنْعَمُ وَتَجْمَعُ وَلَا تَشْبَعُ وَتُوقِرُ لِأَجْمَعِ وَهُوَ لِعَبْرِكَ مَوْدِعُ مَا ذَا
 الرَّأْيِ الْعَازِبِ الرَّشْدِ الْغَائِبِ وَالْأَمَلِ الْكَاذِبِ سَنَسْفَعُ عَنِ الْفُضُوزِ وَرَبَّانِ الْخُدُورِ وَرَبِّ الْخُدُورِ
 وَالسُّرُورِ إِلَى ضَيْقِ الْفُضُوزِ وَمِنْ دَارِ الْفَنَاءِ إِلَى دَارِ الْجُورِ كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
 إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ فَعَالِكَ هَذَا عَمْرٌ وَجَهَالَةٌ وَنَحِيبُ بِأَذَى الْجَهْلِ أَنْتَ حَاذِقٌ
 نَظُنُّ جَهْلِيَّتَكَ أَنْتَ رَائِقٌ وَجَهْلِكَ بِالْعُقْبَى لِدِينِكَ فَائِقٌ تَوْحِيكَ مِنْ هَذَا آدَلٌ
 دَلَالَةٌ وَأَوْضَحُ بَرَهَانٍ بِأَنْتَ مَا تِقُورُ

کنش کوشش نمودن از نیاب
 منع قدر بکبر برده و پشیر
 جدل بخریک شادی و شادای
 کردن جوهر یعنی عیش و سرور
 است جاذق زیرک رفتن
 کسی که چیزی و کار بر ابرهم
 می بندد و خاتق ضد رفتن
 است یعنی سکا فله و کثایه
 و سخن صواب حبتن و قصه
 و آنک نمودن فی الحقیقه
 تو خوی شهر رمضان ای
 بعبده و تجرید و توفیق بهم
 کولی و بهوشی یقال الحق
 مانع و تجمیع موفقی
 کسب

برای کسی که در طلب آن
 میکوشی چیزی است که سر درش تمام نمیجوید و انکس که مصباحش جنبش و کوشش کنی با تو موافقت نمیکند و تو چنان
 باشی که عمارتی بنیان ہی کنی و کسی دیگر در ویرایش شتاب کند و سبت گرفته باشد یا جا به حیات و پیر این آمل و از زود
 های و از باند با اینکه میدانی خیا طفا با مقراض بلا بر پیرانی را آخر قرا گرداند و هر باشد را بر هم میدرد خیا طرد و کار
 ببا بی سچکس پیرانی ندوخت که حسد تبا کرد و نسبت الطر نفة لمن لیس له الحقیفة ولا يرجع الی
 خَلْفَهُ لِأَكْثَرِ كَدْحٍ وَلَا تَنْعَمُ وَتَجْمَعُ وَلَا تَشْبَعُ وَتُوقِرُ لِأَجْمَعِ وَهُوَ لِعَبْرِكَ مَوْدِعُ مَا ذَا
 الرَّأْيِ الْعَازِبِ الرَّشْدِ الْغَائِبِ وَالْأَمَلِ الْكَاذِبِ سَنَسْفَعُ عَنِ الْفُضُوزِ وَرَبَّانِ الْخُدُورِ وَرَبِّ الْخُدُورِ
 وَالسُّرُورِ إِلَى ضَيْقِ الْفُضُوزِ وَمِنْ دَارِ الْفَنَاءِ إِلَى دَارِ الْجُورِ كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
 إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ فَعَالِكَ هَذَا عَمْرٌ وَجَهَالَةٌ وَنَحِيبُ بِأَذَى الْجَهْلِ أَنْتَ حَاذِقٌ
 نَظُنُّ جَهْلِيَّتَكَ أَنْتَ رَائِقٌ وَجَهْلِكَ بِالْعُقْبَى لِدِينِكَ فَائِقٌ تَوْحِيكَ مِنْ هَذَا آدَلٌ
 دَلَالَةٌ وَأَوْضَحُ بَرَهَانٍ بِأَنْتَ مَا تِقُورُ

رَبِيعٌ دَوْمٌ زَكَاةٌ مَشْكُوتَةٌ الْاَدَبُ نَاصِرَةٌ

ستوده نور و راه راست و طریق هدایتی نباشد تا چند بگرد آوردن اموال و در روز وبال همه آن مال که داشته باشد
 و قناعت نمیکردی و اندوخته نمائی و سیر نشوی و آنچه را فراهم کرده افزودن همی خواهی و حال آنکه باید بدین کار گذارد
 و گذری و این است بجزرت بسیاری و راه مرکب بسیاری چلیت این برای دور و دراز و اندیشه آرزوی نامربوط
 و این رسد غایب دامل کاذب زد و است که از تصور استوار و پرده پرده نشینان کلعه دار و شاد بیاد شاد
 ناپایداری که بر تارکین و تار اشغال جوانی و از سر چه فنا و گنجینه محنت و بلا بدار حضور و سرای سرور رخت بر بندگی نفسی
 ذائق موت و هر جان داری حبشده آب مرکب است و این زندگانی با کجا رسد متاع غرور و جهالت و نادانی و ضلالت
 است و با اینکه دست بخت جهان و جهالتی خود را سر رشته زیر کی و خداقت و انی و از روی جهل و ندانستن چنان
 کمان بدی که راتق امور و دانی بفاسد و مصالح نزدیک و دوری با اینکه جهالت و پختی تو از عقابای خود دور
 و اسپین خودت در حصن حصین دین و قلعه حصین این تو چه سگانها و شکستگیا در افکنده است یعنی رغبت تو
 بجهان ناپایداری و حطام بی دوام آن و غفلت از سرای جاویدان و تیره زاده و توشه آن در دین تو بشی ملها و ثقیبا
 در افکنده است و با این حالت خود را زیرک و با خداقت میثاری همانا روی بر تاش ازین و اینک و در زیدین بن
 دلیل روشن و بر تانی مبرهن است که تو بسیار از هوش و خرد پیکانه و از راه هدایت و رشادت بی خبر
 نادان باشی مباحث غوغا و غافل چو پیش سرد پیش که در عظمت این کرب کله باقی نیست
 عَجَبًا لِنَافِلٍ عَنِ صَلَاحِهِ مُبَادِرًا إِلَى الذَّاهِبِ وَ اخْرَاجِهِ وَالْمَوْتُ طَرْدُهُ لِمَسَانِيهِ وَ صَبَاحِهِ فَا
 فَلَيْلُ الْخَصِيلِ وَ بَا كَثِيرِ النِّعْمِطِ وَ بَا ذَا الْاَمَلِ الطَّوِيلِ الْمَتْرُ فَعَلَّ رَثْلًا بِاصْحَابِ الْفَيْلِ بِنَاؤُ
 بِنَاؤُكَ لِلْخَرَابِ وَ مَا لَكَ لِلذَّهَابِ وَ اَجَلْتَ اِلَى الْفِرَاقِ وَ اَنْتَ عَلَى الدُّنْيَا حَرِيصٌ مَكَاشِرٌ
 كَانَتْ مِنْهَا بِالسَّلَامَةِ وَ اِنْقُ بُحْدَتْنَا لَا ظَمَاعُ اَنْتَ لِلْبَيْتِ خَلِيفَةٌ اَنْ اَلدَّهْرُ حَجَلٌ مُوَافِقٌ
 كَانَتْ لَمْ يُضِرْنَا نَاسًا نَرَادَفَتْ عَلَيْهِمْ بِاَسْبَابِ الْمَوْنِ اَللَّو اِحِقُ

دندان نرسیده
 در این کوه و در این غار
 در این کوه و در این غار

ای عجب از آنکس که از صلاح و صواب خود غافل و لذات نفسانیدار و نادانی در این سرای فانی مباد و مایل
 است با اینکه مرکب روز او را با پایان در رشته حیاتش با پا پاره میکرد و اندیس ای کسیکه در تحصیل مشروبات اغریه
 قلبت میرود و عمر را بطلالت و تعطیل با پی میبری و آرزوئی دراز داری ایانشندی و ندانستی که چکود
 پرور و کار جمیل با اصحاب فیل یعنی با ابرته بن صباح اشرم آن فیلهای کوه پیکر و لشکری شیر شکر که بزم ویرانی
 کعبه با و با پیوندند و سلاطین سرکش را مخدول و منکوب ساخته با و کبر و غرور و دروغ راه کرده تخریب خانه خدا
 راه پیمای شده از حکم قضا و قدری خبر که بناگاه سبک کلی با بقا را با پیل که صغیف ترین پرندگان است پلها
 و خداوندان پلها تباہ و ذلیل شدند با بجز میفرمایند میان تو دستخوش و برانی و خراب و اموال تو در معرض تلف
 و ذهاب و اجل تو در حالت نزدیکی و اقرب است و با آنچه تو بزندان کنی این سرای فانی که درون اموال
 پر وبال آن حریص هستی و همی در اندیشه فردنی باشی و از کردار و غفلت تو چنان منور باشد که بر سلامت و صحت
 و دوام و قوام خویش و ثوق و آری و آن طمع و طلب که ترا در نهاد است ترا چنان مینماید که همیشه در این جهان با
 دپاینده هستی و برای دوام و بقا آفریده شدی و روزگار غدار با تو دوستی صداقت شعار است کویا هیچ

باز بگویند

احوال سید الساجدین علیه السلام

ندیدی و نشیدی که پیش از توجه مردمان بودند که مرگ و منیت برایشان مترادف گشت و سرانجام روز
زندگانی ایشان را در هم نوشت پس اندیشه بقای در این دیرنگو سید فرجام بر جمع خام منسوب توان داشت
چه حالت است عیان را باستماع و بیان که پوفانی دور زمان فلک نمانی منیت **هذه حالة**
من لا بدوم سرورده ولا تيم امورده ولا بقلنا سيرة انفرح بمالك ونضيك ووليك وعمر
وعن قليل نصير الى رمتك وانت بين طي ونشرو غني وقصر ووفاء وعنده فها من الغليل
لا مرضيه والكثر لا بغيره اعلم ما شئت انك ملا فيه يوم يفر المرء من اخيه واميه
وابيه وصاحبه وبنيه اكل امرء منهم يومئذ شان بغيره سيفر بيت شئت قرحه
اهله و هجر مشواك الصديق المصادق وبنسلك من صاحبه وابنه وحبوك
ذوالود الصبح الموافق على ذاهضى الناس اجتماع وفرقة وسيت موبود وقال ودائم

دائم دولت دان
دائم عاشق عدت
فلاح بالفتح دان
دشمنی و دشمنی
انباب غریب

میرا بدین است حالت کسیکه مردش و دام نگیرد و امورش انجام نگیرد و میرش زیند غم آزا و تشو
ایا با مال خود و نفس خود و فرزندان و عروس خود و در خاک و شاد کام هستی و مال آنیکه بزوی کور خویش
راه سپاری و حالت تو در میان چیدکی بستگی دشواری و کشایش و تو نگری دنیا زندی و نفا و کیدت
فرمانده بودن است یعنی در احوال که ترا حالت بر یک منوال نبوده و بر یک با ذم استیم خود و با سودگی
روزی بیای بزده بچنگ مرگ و اشی و بچاک سیاه جای گیری پس ای انکس که زندگ خوشنود و ز بسیار
متغنی میکرد هر چه خواهی کن بدرستی که مرگ را در دراستما خیر که هر روزی از بردش و مادرش و پدرش
وزنش و فرزندان از بهیت و حثمت آرزو فرار میکند تجوایی دریافت و آرزوی است که از کثرت بهیت و
عذاب پروردگار هر مردی در شغل و شان و کاری است که او را از توجه بحال دیگران باز میدارد و دوست
که آشنان که تو مایه شادی و شادمانی الهی بودی خالی و تنی شود و از خوابگاه موافق و بیب مصادق تو بچرت
کرد و آنکس که سالهای دیر با او از در مضافات و موافقت میرفتی و یکساعت از دی مفارقت نیخواستی ترا فراق
کند و سالیان مصاحبت را از پس کوش افکند و آنکس که با تو دوست صحیح موافق بود ترا بگذار و در تبارکت تو با تو
جا در زد و جانان و ز کار جمله مردمان همیشه بر این منوال بوده و خواهد بود گاهی با هم بوده اند و گاهی از هم جدا شده اند گاهی
جمعی میریزد گاهی کوردهی متولد شوند گاهی با هم بدوستی روند گاهی با پر خاش و دشمنی باشند یعنی کبیره بود
بر پریشیدگی در پیشگانی است و بهر حال و هر صورت و مقال مجموع ترا از ملک رضا مملکتی منیت
اقلدنا لا برنا سلبنا ولا بضع سفیها ولا بندیل کلومها وعودها کاذبه و سها
صایبه و اما لها خایبه لا نسیم علی حال ولا تمنع بوصال ولا کثیر نیوال و نلک لین بهو
هو اما سلیکه نعدنا فعالها و الطرائق بترها من لبس غلدرها و بنی الی نطللا
نطلایها و بسابق اذا عدلت جادرت علی اثر عدلها فکرو هذا فعالها و الخلاق
امام علیه السلام میفرماید با در این روزگار که مارگزیدگان در پنج یانستگانش را بیج انسونی و در بخواب
را بیج بیسودی و خشکیهایش را بیج صحت و نیکو شدن زخم و جراحتی منیت مواعید او تمامت ندارد است سما

فصلی در بیان
احوال سید الساجدین
علیه السلام
در بیان
مقامات و صفات
و غیره

رب ووم از کتاب مشکوه الادب ناصری

پلمات و دو همیش برصد و ابناء زمان رسیده و راست هر چه آرزو شود همه نجات دهنده ان توان است
 نه بر هیچ حالی مقیم باشد نه بوحالی متمتع گرداند نه بنوالی مسرور دارد و این حالتها برای کسی است که دوستی و
 بهای دنیا را بلکه در روش خویش سازد و متعب افعال و طرائقش کرد و همانا انکس که بر عذر و فریب جهان عاقل
 نباشد بدینا مسرور میشود و بطلب نمودن آن کوشش و سبقت میکند و همانا اگر با کسی بعدل و دوش و شایستگی
 روزی چند کند راند چکان بر اثر عدل جو را آورد پس جمله افعالش کرده و خلایق و صفاتش گوید و نامحرم و
 است هر نوشش را پیشی در کار و هر دهر کاش را خاری برابر و هر عیشش را طیشی در کنار است کدام با و بهما
 و زید در آفاق که باز در عقبش آفت خزان نیست و دام پرورش اندک کنار ما و هر طمع کن که در او بوی حیرانی نیست
 فَاذَا السَّطْوَةُ وَالْفُدْرَةُ وَالْمُغِيبُ بِالْكَثْرَةِ مَا هَذِهِ الْحَجَرَةُ وَالْفِئْرَةُ لَكَ فِيمَنْ مَضَى غَيْرُهُ وَابْتُودِنِ
 الْغَافِلُونَ غَالِبَهُ بَصِيرُونَ اِذَا احْتَفَقَ الظُّنُونُ وَظَهَرَ السِّرُّ الْمَكْتُونُ وَتَدْمُونُ حِينَ لَا تَقَالُونَ
 ثُمَّ اِنْ كُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَسُونَ سَبَدَهُمْ فَعَالَ عَلَى سُوءِ فَعِيلِهِمْ وَبَزَادَ مِنْهُ عِنْدَ
 ذَاكَ الشَّاهِقُ اِذَا غَابَ نَوَامِنُ ذِي الْجَلَالِ اِنْدَانُ وَذُو قُوَّةٍ مَرُكَّانُ فَيَدْمَانُ اِنْدَانُ
 هُنَالِكَ لَمَلُوكٌ كُلُّ نَفْسٍ كِنَاهَا فَيَطْفُوذُ وَعَدْلٍ وَبِرَّ سُبِّ قَاسِقُ

نزه منی

شبهه نغزه زدن

لغاقون الام

صفوا و طغوا

رسب از المار و سوبیا

دهب سفید

پس ای صاحب سلطوت و قدرت و محب بفرادانی و کثرت پدیت این سستی و بیت یعنی از چه غافل و در کردی است
 و تمجیدی همانا تر بر آنان که بر کدشته اند بباست گریست خوت گرفت همانا چون آنچه بجان میفت بقین پوست
 و آن ستر که پوشیده بود و بطور انجامیده آنکه بظلمت میکند شد با آنچه بان عمار میشود بچکان اگاهانیده کرد و دشمنان
 میشوند بچکان کاشیده گاهی که ایشان بجال خود و خیال خود باز میکند از پس آنچه شما از مردگان باشد و زود است
 که برگرداند ای خوش و سوا افعال خود پشمانی گیرد و در آن حالت نفیر و نغره و فریاد وی فرزونی گیرد و مال داند و او در
 طاقات آن احوال بسیار کرد و دشمنه و نفیر او و معانیت اقتدار خود و احوال که جزئیات و کلیات امور و
 دقائق اعمال و دقائق افعال در شکاکش پوشیده نیست زیاد شود و این حکام هر نفسی نامه اعمال خویش را اوقات
 بخواهد کرد و آنکه بعدل بر راستی رفته باشد سهد و آسان بخوابد که شد و آنکه بیکه بقت و فخور و زکار سپرده باشد سنگین و کربان
 فریباند الی که ذال الشاغل بالجائر والازواج الی که ذال النهور بالسرور والافراح و
 حَقَّامَا الْعَزِيزُ بِالسَّلَامَةِ فِي مَرَاكِبِ الْبِنَاجِ مِنْ ذِي الدِّبِ سَالِمَةُ الدَّهْرِ فَسَلِمَ وَمَنْ ذَا
 الَّذِي نَاجَهُ الرِّمَانُ نَعِيمٌ وَمَنْ ذَا الدِّبِ اسْتَرْحَمَ الْاَبَامَ فَرَحِمَ اَعْنَمَا ذَكَ عَلَى الصِّحْبِ وَالسَّلَامَةِ
 حَقٌّ وَسَكُونِكَ اِلَى الْمَالِ وَالْوَالِدِ حَقٌّ وَالْاَغْنَى اِرْبَعُو اَفِيَا الْاُمُورِ خَلَقَ فَذُو نَكَ وَخَرْمِ الْاَعْيُنِ
 وَالنَّفْطُ لِيَوْمِ النُّشُورِ وَطُولَ اللَّيْلِ فِي صَفْحَاتِ الصُّورِ فَلَا تَغْرُكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغْرُكُمُ الْاَبَاءُ
 الْعُرُوفُ فَمَنْ صَاحِبًا اَلْاَبَامَ سَبْعِينَ حِجَّةً فَلَتَا هَا لَا سَلَكَ مِنْهُ طَوَالِقُ نَعْبِي حَلَاوَاتِ
 الزَّمَانِ مَهْرَةً وَاِنْ عَذَبَتْ حِينًا خَيْرًا بِيَوْمٍ وَمَنْ طَرَفَهُ الْحَادِثَانُ بَعْلِيهَا فَلَا بَدَانَ نَائِبَةً فِيهَا الصُّوْفُ
 تا چند و تا بکجاست این مشغله و انهار در بجا رسو و اگری و سو و مندی و بی باکانه تا ختن و در مسالک سرور و شاد
 و تا چند در مرکب بناح و سو کواری بسلامتی و آسایش مغرور ببا بدینشت و خوشستن را بهمالک و مخاطر ببا بدین کند

نهار جمع تجارت است

ناف الزمانه سوج

لوحا و ناسا با اسم

السياقة بالکسر

فخر و نامر کوله هزار

بصفت اطفالون

خلق بفر اول خونی

سبع معنی دروغ

برافتن یا تصید

مخلوقهای سفید

طریق هم نمک لکنه

و انحرار

که نام

احوال سید الساجدین علیه السلام

که ام کس بوده است که روزگار بادی بصلح سلامت رفته باشد و او سه سلامت برود باشد و کسیت انگس که در تجارت بازمانه برکشوده باشد و غنیمت یافته باشد و کسیت که از روزگار جفا کار نخواهنده مهره بانی شده باشد و روزگار بر روی رحم نموده باشد همانا اعتماد و رزیدن تو بصحت مندی و سلامت آرزوی کونی و نه استکی و سکون و آرام تو بسوی مال و فرزند از در حق و شکیکی و بغفلت اثم و ان و لغت اربعه قب امور در رزیدن بسبب نومی دهبو بسبب نضانی و فروغ دروغ است پس در امور کار بجزم کن و برای تدارک زاور در معاد پیدار شود و بر طول و تنگ در صفات قبر شیار باش و پیدار باش که زندگانی و زندگی جهان فانی شمارا فریب نینکند یعنی مباحی و لغت و زینت او زینت این سرای ارباب فریب نخورد و شکیب از دست ندهید و بطول سلامت و کثرت نعمت که همه در مع غرقا و زوال است از خویش نشوید و مملکت دادن حضرت استیت مغرور کردید و شیطان فرمیده شمار از راه نبرد و از توبت و انابت مشغول نذار و در معاصی دلبسته گردانید با جمله میفرماید هر کس مقاد سال در این سرای و بال با ایم و لیالی مصاحبت حبست بدون شک و شبهت لذات روزگار را طلاق میگوید یعنی فوای جیریه و شهوات و پیمان از بیات طیات و شت تافت و وصول چاش هر دم در عدم میشود که بهیچ وجه در ریاضت لذات جهان نمی ماند و از آنچه بر کنار می شود و سر انجام حلاوت های روزگار تبلیغی نهایت جوید و اگر گاهی گوار باشد هنگامی دیگر زهری جاگدازد و سستی گذار او ناخوش کرد و وانگس که عادات زمان بویل و دای خود برود شجون و تا خلق جوید بناچار از اصول حق روزگار در سهام آتش بار فرار نتواند و گرفتار آید و خواهی نخواهی آسیمی

این سید متفق بکند روزی این درخت دین با مختلف بکشد روزی این چراغ فنا هذیه الطمانینه و انت مزج و ما هذیه الولوج و انت مخرج جعل الی تفریق و در فوک الی تمزین و سعل الی صنوی قبا اها المفون و الطامع بما لا یكون انما خلفنا کعبتا و انکم الینا لا ترجعون سنده عند الموت شرندامه اذا ضم اعضا الشری و المظابق و عابنت اعلام المنید و الرادی و و اقاله ما یبص منه منه المفارق و صرت رهینانی خبر بحت مفردا و با عدل الجار الفرب الملاصق پس عیت این آرمیدن و با سایش سکون جستن با اینکه ریشه وجود تو ازین بوستان فنا کنده بخوابد شد و عیت این درآمدن و داخل شدن با اینکه ترا بناچار پیرون بخواهند کرد و با ناهمیت تو سر انجام بفرقه دیرا کنده است و دوختن و رفون و دن تو جز جام ناچیز تزیق و پارکی است و سعت عیش تو به شکی و شعی پاپین کیر و و پس ای کسیکه فرقیه و طمع کنده با نچه نیست میباشی یعنی طمع بدام و بقا و عیش شادمانی در این سرای زوال و فنا داری که چنین چیزی برای هیچ آفریده مقدر و مقرر نشده و این نیالی بس خام است خدا تعالی میفرماید یا شمار کمال چنان همی نپداشتید که شمارا با آفریدیم در حالتی که بازی کنندگانیم مصدر معنی فاعل است یعنی عاشقین همانا چنانست که شمارا بجان رفت بلکه برای غرض حکمتی است و گمان بردید که شما بسوی ما گردیده نشوید برای مجازات اعمال این استقام برای انکار است یعنی شمارا برای عبادت آفریدیم و در دار قمر مکافات کردار دریا پیدانه است آفریده شده باشید و هر چه خواهید بر وفق مراد خود بسپاری گذارید و مجازات نیاسید با جمله میفرماید زود است که هنگام

از جمع عن کسان
یعنی سید او را از ان کسان
و لوج و رفون در فرشتگان
زین جامه بار کردن ملاحظه
موقت و بار کردن و
کیاستین

رابع و دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب شریف

اینجا از پیش موی سیاه سفید و روز سفید سیاه میشود در قبر و ضریح خود فریاد و حیدت نماید و بی مونس و ندیم جای
گیری و اندوستان مواتی و همسایگان ملامت از تو دوری و مجوری گیرند و بکس بگذارند آرنه نفس تا لب کوه
و هر که هست بعد از نماز باز سرخامان شود هر کس رود و مصلحت خویش و جسم محبوب ستمند در اینجا کند
فَمَا مِنْ عَلِيمٍ رُشِدَةٌ وَ جَارٍ فَصْدَةٌ وَ نَسِيٍّ وَ زِدَةٌ اِلَىٰ مَنِيٍّ تَوَاصُلًا بِالذُّنُوبِ وَ اَوْ تَانِكَ
مَحْدُودَةٌ وَ اَفْعَالِكَ مَشْهُودَةٌ اَفْعُولٍ عَلَيَّ اَلَا عِنْدَارٍ وَ هُنْعِلُ اَلَا عِدَادٌ وَ اَلَا نِدَارٌ وَ اَلَا نَسِيٌّ
مَفِيْمٌ عَلَيَّ اَلَا ضَرَارٍ وَ اَلَا نَحِيْبٌ اِنَّهُ غَا فِلا عَمَّا بَعْلُ اَلْقَالِمُونَ اِنَّمَا بُوخْرُهُمْ لِيَوْمٍ لِّمُخَضِّ
فِيهِ اَلَا بَصَارٌ اِذَا نَصِبَ الْمِيزَانَ لِلْفَصْلِ وَ الْفَضَا وَ اَنْلَسَ حِجَابُ وَ اَخْرَجَ نَاطِقٌ وَ اَحْتَمَ
اَلْبُرْنَانُ وَ اَمْسَلَتْ غَبْطُهَا اِذَا فُحِنَتْ اَبْوَابُهَا وَ الْمَغَالِقُ وَ قَطَعْنَا اَلْاَسْبَابَ مِنْ كَلِّ طَالِمٍ بِفِعْمٍ عَلَيَّ اَضْرَارٍ وَ مِثْلًا
پس ای کسی که از رشد و رشادت دور و مجور و از مقصد خود محروم گشت دور و و گاه خوشتر از موش ساخت یعنی
روزگار خود را بجهالت و غفلت و معاصی و ضلالت بیای و پختی و بطالت بیای برد ما چند با ذیال معاصی
ذنب چنگ باید دراز کند و این رشته تا محبت اتصال باید حبت با اینکه اوقات تو محدود و افعال تو شهود است
یعنی عمر تو گذرد روزگار تو و اعمال افعال تو بجز در حصر و حساب و شمار است و هیچ چیز محمول نخواهد ماند ای
انکال و اسکا تو بر اعتدال است یعنی بر اینکه بر اعمال ناشایسته و روزگار سپرده خویش عذر بجوایی نه باشد
و معذرت بجوایی حبت و انداز و انداز را مهمل و بازی بجوایی شمر و یعنی ترا از همه چیز گاه ساختند و از وعد و وعید
پیم و امید چیزی فرو گذار نکردند و برای تو راه گفتن و عذر و بهانه باقی نگذاشته شد معذک تو بر کار و کردار نگوییده
آه خویش ما بر ارم و اندر میروی و برین مهلت که بر روزی معدود است دلیر مشوی خدای عزوجل میفرماید و چنان
پندارید ای بندگان که خدای سبحان خیر است از آنچه میکنند ستمکاران یعنی هرگز نایکون که گمان معنای نزدیک و بر عقید
خویش ثابت بمانید که عذاب خدای ستمکاران را فرود میگیرد و این مهلت و تاخیر برای آنست که خدای در عذاب ایشان
تاخیر میفرماید برای آنروز که چشمها در آن خیره میشود یعنی از مشاهدت هول و بهیبت آن روز چشمها خیره میگردد با بجز
میفرماید چون ترا زوی فصل یعنی امتیازات سیئات جنات و میزان حکم و قضا منصوب کرد و در احکام
و او امر و تسبیح فرمان ایزدی از در کجاج و جدل برده از رحمت خدای مایوس و نکس که باز بان گوید و پان سیست
لال و کنگ شود یعنی زبان عاصیان از کفار فرود ماند و آتش جهنم زبانه زدن گیرد و خشم و تیزش سخت شود و ابواب
جهنم گشوده و درهای بسته و مقفل باز کرد و هر ظالمی بر اسبابی که برای خود جتیا میدانست ان سبب قطع شود و ان
ستمکاری که بر اهل و بر مردم خود و ظلم و تعدی و معاصی و نفاق اقامت و دوام گیرد و مقطوع الامل و الاسباب آمد یعنی از
چنین روز و ضمن حال بیاسیت هم گرفت و برای استکاری خویش مهیا کرد و بعد از التوبة و اغل
اَلْحَوْبَةُ فَلَا بُدَّ اَنْ تَسْلُغَ اَلْبَيْتَ اَلنُّوْمِيَّةَ وَ حَسْبُ الْعَلِّ قَبْلَ حُلُوْلِ الْاَجَلِ وَ اَنْفِطَاجِ الْاَمَلِ فَكُلَّ عَانَةٍ
قَادَةٍ وَ كَلَّ غَرِيْبٍ غَارِمٌ وَ كَلَّ مَقْرِيطٍ نَادِمٌ فَاعْمَلِ لِلْخَالِصِ قَبْلَ الْفِصَالِ وَ الْاَخْذِ بِالْتَوَاصِلِ فَانْكَ

در آمدن ضرب بر اینکه عملها بدترین و معصبت ترین زندانها و پشیمانها و چاره شوی گاهی که اعتسای تو در خاک قبر شود
و در طبقات کج و کجاستهای کور پوشیده شوی و آثار مرک و نیت و سوار حال و سختی کمال را معافیت کنی و برسد تا
انجا از پیش موی سیاه سفید و روز سفید سیاه میشود در قبر و ضریح خود فریاد و حیدت نماید و بی مونس و ندیم جای
گیری و اندوستان مواتی و همسایگان ملامت از تو دوری و مجوری گیرند و بکس بگذارند آرنه نفس تا لب کوه
و هر که هست بعد از نماز باز سرخامان شود هر کس رود و مصلحت خویش و جسم محبوب ستمند در اینجا کند
فَمَا مِنْ عَلِيمٍ رُشِدَةٌ وَ جَارٍ فَصْدَةٌ وَ نَسِيٍّ وَ زِدَةٌ اِلَىٰ مَنِيٍّ تَوَاصُلًا بِالذُّنُوبِ وَ اَوْ تَانِكَ
مَحْدُودَةٌ وَ اَفْعَالِكَ مَشْهُودَةٌ اَفْعُولٍ عَلَيَّ اَلَا عِنْدَارٍ وَ هُنْعِلُ اَلَا عِدَادٌ وَ اَلَا نِدَارٌ وَ اَلَا نَسِيٌّ
مَفِيْمٌ عَلَيَّ اَلَا ضَرَارٍ وَ اَلَا نَحِيْبٌ اِنَّهُ غَا فِلا عَمَّا بَعْلُ اَلْقَالِمُونَ اِنَّمَا بُوخْرُهُمْ لِيَوْمٍ لِّمُخَضِّ
فِيهِ اَلَا بَصَارٌ اِذَا نَصِبَ الْمِيزَانَ لِلْفَصْلِ وَ الْفَضَا وَ اَنْلَسَ حِجَابُ وَ اَخْرَجَ نَاطِقٌ وَ اَحْتَمَ
اَلْبُرْنَانُ وَ اَمْسَلَتْ غَبْطُهَا اِذَا فُحِنَتْ اَبْوَابُهَا وَ الْمَغَالِقُ وَ قَطَعْنَا اَلْاَسْبَابَ مِنْ كَلِّ طَالِمٍ بِفِعْمٍ عَلَيَّ اَضْرَارٍ وَ مِثْلًا
پس ای کسی که از رشد و رشادت دور و مجور و از مقصد خود محروم گشت دور و و گاه خوشتر از موش ساخت یعنی
روزگار خود را بجهالت و غفلت و معاصی و ضلالت بیای و پختی و بطالت بیای برد ما چند با ذیال معاصی
ذنب چنگ باید دراز کند و این رشته تا محبت اتصال باید حبت با اینکه اوقات تو محدود و افعال تو شهود است
یعنی عمر تو گذرد روزگار تو و اعمال افعال تو بجز در حصر و حساب و شمار است و هیچ چیز محمول نخواهد ماند ای
انکال و اسکا تو بر اعتدال است یعنی بر اینکه بر اعمال ناشایسته و روزگار سپرده خویش عذر بجوایی نه باشد
و معذرت بجوایی حبت و انداز و انداز را مهمل و بازی بجوایی شمر و یعنی ترا از همه چیز گاه ساختند و از وعد و وعید
پیم و امید چیزی فرو گذار نکردند و برای تو راه گفتن و عذر و بهانه باقی نگذاشته شد معذک تو بر کار و کردار نگوییده
آه خویش ما بر ارم و اندر میروی و برین مهلت که بر روزی معدود است دلیر مشوی خدای عزوجل میفرماید و چنان
پندارید ای بندگان که خدای سبحان خیر است از آنچه میکنند ستمکاران یعنی هرگز نایکون که گمان معنای نزدیک و بر عقید
خویش ثابت بمانید که عذاب خدای ستمکاران را فرود میگیرد و این مهلت و تاخیر برای آنست که خدای در عذاب ایشان
تاخیر میفرماید برای آنروز که چشمها در آن خیره میشود یعنی از مشاهدت هول و بهیبت آن روز چشمها خیره میگردد با بجز
میفرماید چون ترا زوی فصل یعنی امتیازات سیئات جنات و میزان حکم و قضا منصوب کرد و در احکام
و او امر و تسبیح فرمان ایزدی از در کجاج و جدل برده از رحمت خدای مایوس و نکس که باز بان گوید و پان سیست
لال و کنگ شود یعنی زبان عاصیان از کفار فرود ماند و آتش جهنم زبانه زدن گیرد و خشم و تیزش سخت شود و ابواب
جهنم گشوده و درهای بسته و مقفل باز کرد و هر ظالمی بر اسبابی که برای خود جتیا میدانست ان سبب قطع شود و ان
ستمکاری که بر اهل و بر مردم خود و ظلم و تعدی و معاصی و نفاق اقامت و دوام گیرد و مقطوع الامل و الاسباب آمد یعنی از
چنین روز و ضمن حال بیاسیت هم گرفت و برای استکاری خویش مهیا کرد و بعد از التوبة و اغل
اَلْحَوْبَةُ فَلَا بُدَّ اَنْ تَسْلُغَ اَلْبَيْتَ اَلنُّوْمِيَّةَ وَ حَسْبُ الْعَلِّ قَبْلَ حُلُوْلِ الْاَجَلِ وَ اَنْفِطَاجِ الْاَمَلِ فَكُلَّ عَانَةٍ
قَادَةٍ وَ كَلَّ غَرِيْبٍ غَارِمٌ وَ كَلَّ مَقْرِيطٍ نَادِمٌ فَاعْمَلِ لِلْخَالِصِ قَبْلَ الْفِصَالِ وَ الْاَخْذِ بِالْتَوَاصِلِ فَانْكَ

سید الساجدین علیه السلام

۲۸۲

مَا خُوذُ بِمَا فُذِّجَتْهُ وَإِنَّكَ مَطْلُوبٌ بِمَا أَنْتَ سَارِقٌ وَذَنْبُكَ لَنْ أَبْغُضَهُ أَبْغَضَهُ
فَعَانِقٌ وَمَالِكَ إِنْ أَخْبَنَهُ فَعَارِقٌ فَقَارِبٌ وَسَدِيدٌ وَأَتَقَاتِلَهُ وَحَدَهُ
وَلَا تُسْنِقِلَ الزَّادَ فَاَلْمُوتُ طَارِقٌ پس از کتابان و معاصی زیوان توبت و انابت و بکشت
بجنت اعدیت تقدم جوی و پیش از پشانی مقدم دارد و بخت و چرکینی عاصی را آفتاب توبت و زلال اشکات
شبهی چه آن توبت که دیگران را افتاد با توبت نیز انباشد و پیش از وصول مرکب و عادل اجل عمل خویش را بشکوه کردن
و از آن پیش که رشته آرزو و سلسله عمل بپاره شود کارهای خود مستحسن کن چه هر غایبی فرامیرسد و آنکس که فریب
و بعید بماند و چاره غم است شود و هر کس که در امور با قراط و در پشیمان شود و از بهر خلاص و نجات خود قبل از آن
امرتقصاص کشد و پیرکن و از آن پیش که بان آرزو گرفتار شوی که برای عرض حساب مویهای پیشانی عاصیان
را بگیرند و گشایان بوقف و در آورند چاره کار خویش باز و نیک بدان که ترا بجاییت و جریت تو ما خود
بخوایند داشت و با آنچه سزوت کرده مطالبه خواهند نمود یعنی هیچکاری پوشیده نماند و اگر بحق الناس و حق الله
چیزی با تو باشد بچکان مطالبه میشود و مثل گناهان تو برگردن تو حل میشود و با تو بغایت میرود هر چند بسیار معصی
دشته باشی پس براه راست و طریق سدا و نزدیک شود استوار بمان و از خدای یگانه در پیم و پر میرباش و زود
و توشه آخرت را اندک و حقیقت شمار و در پس کوشش سپار چه مرکب بر تو تا زمان و روز شب از دنبال تو گزایان
دشت بمان است و از پس این مواعظ و انبیه و نصایح شافیه تمام این کلام نصایح نظام را باین آیت و انبیه و ولایت
با ختام میآورد و آنقوا بومما ترجعون فیه الی الله ثم نوت فی کل نفس ما کتبت و هم لا یظلمون
یعنی تبر سید از عذاب آرزو که شما بتمامت در آرزو باز گردانیده شوید بحساب خدای یا بآنچه مقرر فرموده است
و عقاب و هر نفسی تمام جزای خود از نیک و بد و نیر و شر هر چه عمل کرده باز رسد و هیچکس ستم نمی پذیرد یعنی هیچکس
ستم نمیرود و نه از ثواب کسی کاسته و نه از عقابش نقص و نقصان میرود و مذلهای تفسیر نوشته اند این آیت مبارک پس
ایتی است که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود شده است و عباد را بر عباد و تصریحی روشن و آشکار است و بر در یافت
مکانات حجتی بدیدار معلوم ما و که صاحب معالم العبر در ذکرند بآنستین که از کتاب طب الاطین مذکور مینماید میگوید که
ایة الله علاه صلی الله علیه و آله مقامه و قد تسرر منه در آن اجازه که برای نبی زهره عنایت فرموده میفرماید از آنجمله است
این مذبه که از مولای ما حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام است در روایت کرده است این
مذبه را حسن بن الدرلی از نجم الدین عمید الله بن جعفر الدوری از ضیاء الدین ابی الرضا فضل الله بن علی الحسینی در
کاشان از ابوالقاسم عبدالله الحکامی از ابوالقاسم علی بن محمد العمری از ابوجعفر محمد بن بابویه از ابومحمد قاسم بن محمد
استرامادی از عبدالملک بن ابراهیم و علی بن محمد بن سنان از ابویحیی بن عبدالله بن یزید المذفری از سفیان بن
عیسیه از زهری که گفت زهری از مولای ما امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که حساب نفس خویش
فرمودی و در حضرت پروردگار مناجات کردی و همی گفت یا نفس ختام الدنیا و کونک تا آخر مذبه مذکور
و در آخر مذبه دویم میگوید این شهر آشوب در کتاب مناقب باین دو مذبه و دیگر در بحار الانوار در باب مواعظ
حضرت سجاد سلام الله علیه از کتاب کشف الغم منقول است اشارت فرموده و میفرماید کافی است ترا در زهد و زاری

احوال سید الساجدین علیه السلام

یعقوب علی بنیاد آله علیه الصلوة والسلام در کتاب ارشاد القلوب و ملی سطور است که حضرت امام زین العابدین
 سلام الله علیه فرمودند الْعَقْلُ دَلِيلُ الْخَيْرِ وَالْهَوَى مَرْكَبُ الْمَعَاصِي وَالْفِعْهُ وَعَاءُ الْعَمَلِ وَ
 الدُّنْيَا سُوقُ الْآخِرَةِ وَالنَّفْسُ نَاجِرَةٌ وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ رُؤَسُ الْمَالِ وَالْمَكْنَسُ الْجَنَّةُ وَالْخُضْرَانُ
 النَّارُ هَذَا وَآلَهُ الْخِيَارَةُ الَّتِي لَا تَبُورُ وَالْبِضَاعَةُ الَّتِي لَا تَخْسَرُ وَالْبِضَاعَةُ الَّتِي لَا تَخْسَرُ
 یعنی ضروره نمائنده نیکبختی است و هوا و خواش نفس ناپرد و مرکب کائنات است و در آنی طرف عمل دادند کردار
 و جهان بازار آخرت و نفس سوداگران است و روز و شب راس آلال و کسب شده و کسب آن شب عاید
 و خضر آن آتش سوزان است سو کند با خدای این است آن تجارت و سوداگری بی زول و بطالت و بیعت
 و سرای بی زبان و خسارت در مجموع امیر زاهد ابو بحسین و زام سطور است که زید بن علی زید پرش علیه السلام
 کرده است که فرمود الوردُ نِظَامُ الْعِبَادَةِ فَإِذَا انْفَطَعَ ذَهَبَ الدِّيَانَةُ كَمَا إِذَا انْفَطَعَ السِّلْكُ
 انْبَعَثَ الظَّامُ یعنی نظام عبادت بوع است و هر وقت رشته درع منقطع کرد و دیانت از میان بر خیزد
 چنانچه چون رشته جوهر کسب کرده آنچه آن کشیده از هم فروریزد در کتاب مطالب السوال محمد بن طلحه شافعی
 سطور است که سفیان گفت علی بن الحسین علیها سلام با من فرمود ما احببنا ان ننبی من الذل حمر النعم
 و ازین مش این حدیث بانگ تفادتی در این کتاب سطور کشت دین کلمه چنانکه معلوم میشود مصطلح است و شیخ
 کفوف البصر که از اهل کوفه و در شمار لشکر ابن زیاد لعنه الله تعالی بود در عالم خواب با اشاره بخت مبارک پیغمبر صلی الله
 علیه و آله کور کردید و حدیث خویش را چنانکه در منتخب شیخ طریحی سطور است برای مردم بیان میکرد گفت فاصْبِرْ اَعْبُدْ
 فَوَاللَّهِ مَا يَسْرُّنِي اَنْ يَكُونَ لِي حُسْرُ النِّعَمِ وَذَدَّتْ اَنْ اَكُونَ شَهِيدًا بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 و میتوان بود که معنی این کلام امام زین العابدین علیه السلام این باشد که یک ذلت که بر نفس خویش فرود آورده باشم
 و او را از هوا و هوس باز دارم و خوار گردانم مرا از چنین نعمتهای بزرگ محبوب تر و لذیذ تر است در کتاب مستطرف
 سطور است که مردی در خدمت امام زین العابدین عرض کرد که در خواب چنان دیدم که گویا در دست خود
 بول نمودم فرمود و نَحَلْتُ حَقْمًا یعنی زوجه که داری بر تو حرام است چون امر و تحقیق نمود معلوم کردید که آن
 زن همیره رضاعی است و نیز در آن کتاب سطور است که علی بن الحسین سلام الله علیها میفرمود من مِمَّا
 الْمَرْوَةُ وَجَدْتُهُ الرَّجُلَ ضَيْفَةً كَمَا خَدَمْتُمْ ابْنَ اَبِي هَانِئٍ الْخَلِيلِ صَلَّى اللهُ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَاهْلِيهِ اَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَامْرَاةٌ فَائِمَةٌ یعنی کمال بیروت خدمتگذاری مرد
 است همان خود را چنانکه پدر ابراهیم خلیل صلوات الله و سلامه علیه نفس خویش خدمت ضیف را تحمل
 میداد یا شنیده باشی که خدای میفرماید زن آنحضرت استاده بود و بخیرت میمان قیام داشت در کتاب
 غرر الخصاص الواضح سطور است که علی بن الحسین علیها سلام میفرمودوا لَفِكْرُ خِرَاءَةِ نَرِي مِنَ الْمُؤْمِنِ سَبْتَانِيَه
 فَبَلَّغْ عَنْهَا وَحَسَنَانِيَه فَبِكْرِ مِنْهَا فَلَا تَفْعُ مِعْرَعَةَ النَّبْرِجِ عَلَيْهِ وَلَا تَنْظُرْ عَنِ الْعَوَابِ شَرًّا لِلَّهِ
 اندیشه چون آینه است که مؤمن را اینیات بنماید او بر کنار شود و چون جنات را بنماید برافزاید لاجرم سوخت
 سرکوب توابع لامت و دستخوش چشم زخم طالت عاقبت نکرد در کشف الغمبه سطور است که امام زین العابدین علیها

باعتقاد صحیح
و بعضی از دنیا

توجه عبادت
توجه عبادت

در عبادت

در عبادت

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۸۵

سلام فرمودند **فَقَدْ اَلَا حَبِيْبٌ غَزِيْبٌ** یعنی بهترین مراتب غربت مفقود ماندن اجباد و دوستان است تا دوست
که باشد و غربت چه باشد از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مروی است که از پدرم شنیدم فرمود **اللّٰهُمَّ اِنِّیْ
اَعُوْذُ بِلِنَانِ تَحْسَنَ فِیْ لَوَاعِجِ الْعُبُوْنِ عَلٰی بِنْتِیْ وَ یَفْجَحُ سِرِّیْ بِنِیِّ اللّٰهُمَّ کَمَا اسْتَنْتَ فَاخْتَسَبْتُ فَاِذَا عَدُوٌّ
فَعُدَّ عَلَیَّ** عرض میکند بار خدا یا پناه میجویم از اینکه ظالم مرا در چشم مردمان مستحق دستوده بداری و پویش
ای من قبیح باشد خداوند چنانکه من بگردم و تو با من نکویی فرمودی اگر من ببدی خود معاودت کردم تو نیز
با حسان خود بازشو و پس یکی کار فرمای یعنی بنده هر چند ببدی رود خداوند کارش نیکی است
ذکر مختصری از وقایع مصیبت و گذارش شهادت حضرت ابی عبد الله

الحسین که از جناب امام زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

اگر چند گانه تا ز این میدان پر بریزد و گذارد و عنوان بخار این دفتر پر شود بشود و گوارنده این جام بلا و سپارنده این
پهنه تباہی و قحاح حضرت خاسن آل عبا جناب سید الشهدا روحنا و معجزه الفداء است و مناسب چنان ہی
نماید که گذارش این دفتر نمایش این خون جگر و حبه مناسبت است اهل بیت اطهر در دامن گذارش احوال مصایب تنویش
صورت بدایت و مال گیرد و در ایام اندوه ارتقا ش سمت آغاز و انجام پذیرد لکن از آن روی که حضرت سید
الساجدین و العابدین و شفیع یوم الدین زان هنگام که پدر گرامی کو برش برای او را که غرض شهادت سفر عراق را بود
بر باره عزمت برنشست بلکه از آن زمان که مشیت یزدان پاک بر شهادت آن اشتران تابناک علاقه گرفت
در علامت رکاب سعادت نصاب و مقاسات آن دوایی و هیاه و طلاقات آن نواب عیاش و احتمال آن شداید
بزرگ و استقبال آن حوادث عظیم که اگر بر فلک عالیات بر نهاند با خاک سپت همچنان و اگر بر جبال آسیا
فرو آید و زنده با باد وزان گیران و اگر بر بجزایر پیکران نمایان ساختند شادان نقیر از فلک اشیر گذرانند با آن بد
نخیف و حبه ضعیف شرمیک و سهم بلکه از انجمن بر افزون بعد از شهادت پدر بزرگوار و برادران و اعمام و اقرباد
اصحاب و الاتبار و آن زحمت اسیری و صدمت رنجوری و سفر نوی و دشواری و دیدار های شقاوت آثار هر بار
گونه مصیبت و ماتم و ولایت و تقم و رزیت و الم را که جز مقام امامت و عنصر ولایت تمامت آفرینش را نیروی بر تان
جزئی از اجزاء و اندکی از بسیارش نبود بر خویش حمل فرمود هیچ بعدی نمی نمود که نختی بزرگ از آن مصائب سر
در این نامه که مخصوص آنحضرت است نگارشش در آن هنگامه گذارش رود لکن بدلیل معروض از شرح
بجلا اعراض رفت و بر شیت محدثین اخبار و مورخین آثار استطلاع ان بیان را بمقام خود حواله داد
چون ذمت نگارنده حروف بر حسب مأمول مشغول است که در این کتاب میامین ابواب انچندم که نیروی
بصاعت و توانائی استطاعت است مجاری حالات و نگارش آثار مکارم آیات آنحضرت را بر احوالات جهت
جامعیت مراقبت جوید لکن اخبار که از آنحضرت در این مصیبت ماثور است و محقری رعایتی لکن باید تعیین
مبادرت میرود تا نگارندگان بر این کتاب و گذرندگان بر این ابواب با جور و مشاب و نگارنده و خواننده و شنونده و
گیرنده و اندوه پذیرنده را ذخیره بزرگ و دینی عالی برای یوم الحساب باشد و در نگارش اخبار که از آنحضرت ماثور است بقصود

ذکر

ذکر وصایای معویه بن ابی سفیان هنگام سفر کردن بدینکر جهان با پسر نکو هیده پسرش یزید علیه اللعنه واللعاب

وصایای معویه بن ابی سفیان

در کتاب الامی شیخ صدوق علیه الرحمه وارضوان از حضرت امام جعفر صادق از جناب امام محمد باقر از حضرت امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین با ثور است لنا حضرت المعویه الوفاة دعا
 اینه یزید لعنه الله فاجلسه بین یدیه فقال له یا بنی اینه فذلتك لك الرقاب الصعاب
 ووطدت لك البلاد وجعلت الملك وما فيه لك طعاما وانی اخشى عليك من ثلاثة نفس
 بخالفون عليك بجهلهم وهم عبد الله بن عمر بن الخطاب وعبد الله بن الزبير والحسن بن
 فاما عبد الله بن عمر فهو معك فالزيمه ولا تدعه واما عبد الله بن الزبير ففقطعه ان ظفرت
 به اربا اربا فانه يحوك كما يحوك الا سديف نبيهم ووارثك مواربه الغلب لك
 اما الحسن فقد عرفت حظه من رسول الله صلى الله عليه وآله وهو من لحم
 رسول الله صلى الله عليه وآله ودمه وقد علمت محالة ان اهل العراق
 يخرجونه اليهم ثم يخذلونه ويضعونه فان ظفرت به فاعرف حقه وميزانه
 من رسول الله صلى الله عليه وآله ولا تؤاخذ به فاعرف حقه وان فان لنا
 به خلطة ورحما واتاك ان ناله بسوء وبري منك مكرها فان لنا خلطة
 ورحما واتاك ان ناله بسوء وبري منك مكرها يعني چون معويه را هنگام مرگ فرارسید
 پسرش یزید را بخواند و فرزند خویش بنشاند و با سوز دل داند ده خاطر گفت ای پسرک من همانا پسر با بفرمودم
 در روزگار با پیچیدم و کرد نگشای زمان را برای تو رام و عباد را مطیع و متقاد و بلا را بجلد ارسته و بکام و ذفا
 کستی و خایس کبیان را بجلد طعمه تو آوردم و من از اینجا زشته سه کس بر تو میا که کم که با مناعت محل در رفت مقام و
 قبول خاص و عامی که مریشان راست با تو بکمال کوشش مخالفت کنند و بچسند که در نبرد دارند توان در صد
 هون و هوان شوند و ایشان عبد الله بن عمر بن الخطاب و دیگر عبد الله پسر زبیر ستم حسین بن علی باشند
 اما عبد الله بن عمر بهر حال با تو باشد یعنی اگر چند دارای مقام و منزلتی عالی و محل سود و زیان تواند بود آنچه
 روزگار عبادت پروردگار کند از روز خلافت و خلیفتی نام سپارد و بدل اندر دل با ما دارد با وی بگارت
 باش و او را بخویش بگذار و جانب او را با صاف احسان و عطایا بسیار دازانند شیهش خاطر آسوده دار
 و اما پسر زبیر را چونش در یابی نبد از بندش بر کشای دپردن از این با وی راز کشای چاد گاهی چون
 شیر که بر فرسیه خویشش جستن گیرد بر تو بر جسد گاهی مانند رو باهی که سگ را بپند ترا دست خویش چنگال کرد
 کرد اند و اما حسین علیه السلام همانا مقام دبره او را در حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله نیک بدشته
 داد سرشته از خون و گوشت رسول خداست دمن نیک میدانم که زود باشد که مردم عراقش بخوشتن
 بخوانند و بسوی خود پردن آورند و هم بزودی پیمانش بشکنند و عهدش نابسته انکارند و با وی

رابع دوم از کتاب مشکوٰۃ انوار ناسری

بنفاق دشمنان کارکنند: تنها ضایع کذبند پس اگر تو بروی نصرت یابشی حق او را شناخته دار و منزلت او را با رسول خدای نادیده میکار و او را بر گردارش بگیر و بر مننه و ن مقامات خلطه و خوشیا و نیش را با ما خوانده سپار و سخت بریز که از تو گزند پسند و مکر و هوی از تو باوی برسد کثوف باو که در کتب اخبار که وصیت معویه را مسطور داشته اند مسطور است که معویه بایزید گفت که از چهار کس بر تو بیم دارم و از آن چهار تن یکی عبدالرحمن بن ابی بکر است و در این حدیث مذکور نیست تواند بود چون در خلافت یزید عبدالرحمن مرده بود مذکور نشده باشد بلکه بروایت ابن اشیر عبدالرحمن بن ابی بکر قبل از مرگ معویه مرده است قال فلما هلك معويه و تولى الائمة بعده الى يزيد بعث عاملة على مدينة رسول الله وهو عمه و عتبة بن ابی سفیان فقدم المدينة و عليها مروان بن الحكم و كان عامل معوية فافاء عتبة من مكانه و جلس فيه لئيفد امر يزيد فرب مروان فلم يفد رعله و بعث عتبة الى الحسين بن علي فقال ان امير المؤمنين امرك ان تباع له فقال الحسين عليه السلام باعته فذعلت انا اهل بيت الكرامة و معدن الرسالة و اعلام الحق الذين اودعه الله عز و جل فلوننا و انطق به السنننا فظفنا باذن الله عز و جل و لقد سمعت جددي رسول الله صلى الله عليه و آله يقول ان الخلافة محترمة على ولي ابی سفیان و كنه اباع اهل بيت فذقال فهم رسول الله ص هذا میفرماید چون معویه بدبگیر برای رسپار شد و پسرش یزید علیه بر کرسی ملک استقر گرفت عقبه بن ابی سفیان را که غم او بود بر مدینه رسول عامل ساخت چون عقبه بدینه اندر شد و این وقت مروان بن الحکم از طرف معویه در مدینه عامل بود عقبه او را در مکانی بازداشت تا با آنچه یزید در حش فرمان کرده بی پای گذارد و مروان فرار کرده کسی را بروی دست نیفتاد و از آن سوی عقبه بحسین بن علی علیهما السلام پیام کرد که امیر المؤمنین بفرموده تا با وی بیعت کنی حسین علیه السلام در جواب فرمود ای عتبه همانا تو خوب بد هستی که با خانواده کرامت و معدن رسالت و آیت دین و رایت های حق مبین هستیم که ایزد تعالی این حلقه را در قلوب ما بود بیعت نموده و زبانهای ما را بر حق گو یا فرموده و زبان ما با جازت خدای عز و جل بان گو یا باشد و من از جد خویش رسول خدای بشنیدم که میفرمود خلافت برای فرزندان بر سفیان حرام است من چگونه با شما ندان که رسول یزدان علی تحقیق این کلام در حش ان بفرموده بیعت کنم معلوم باد که در کتب تواریخ و اخبار مرقوم داشته اند که یزید بن معاویه پسر عتبه و ولید بن عقبه بن ابی سفیان را بحکومت بفرستاد بلکه بروایت شیخ مفید ولید بن عقبه از جانب معویه عامل مدینه بوده است و این بروایت برخلاف دیگر روای مورخین عظام است چه ایشان بر حکومت ولید و استشارات با مروان بن الحکم باشارت یزید تصریح نموده و بزرگان نویسندگان از فرار مروان و استان زانده اند بلکه از خباثت و شقاوت در اینها می او با ولید در قتل امام حسین علیه السلام شرح مفصله بیان کرده اند و صحیح نیز چنین است زیرا عقبه بن ابی سفیان با ولید بعد از مرگ عمرو بن العاص از طرف معویه حکومت مصر مایش و در سال چهل و چهارم بدبگیر جهان راه برداشت

کتاب مشکوٰۃ

عالم تقربا حسین
و یزید

د حکومت

احوال حضرت سید صاحبین علیه السلام

د حکومت یزید و ایندستان در سال شصتم هجری است که سالها بعد از مرگ عتبه باشد تواند بود که لفظ اولیه
از قلم کتاب ساقط شد و نیز مروان بعد از آنکه ولید را بقتل حسین علیه اسلام تحرص نموده یا پیش از آن ابتدا
درود و لید بواسطه بعضی جهات که در حال مغزول با حکام منصوب روی میدهد روزی چند فراری دستگیر
بوده مجدداً اصلاح عمل خویش را کرده اشکارا از خباثت باطن و شقاوت فطری نمایش داده باشد و اینوقت
این خبر با دیگر اخبار مخالف نخواهد بود و الله اعلم بالجمله بر سر حکایت شویم چون عتبه آنجواب از حضرت امام حسین
سلام الله علیه شنید نویسنده بخواند و بر این مضمون نامه یزید بر اندینم الله الرحمن الرحیم الی عبد الله نزلت
امیر المؤمنین من عبیرین ابی سفیان اما بعد فان احسن بن علی لیس برک خلافة
ولا تبعه فرائک فی امره والسلام امره والسلام یزید را که می میراند که امام حسین علیه
اسلام نه ترا خلیفه و نه شایسته خلافت و پست میداند اکنون روی دامت زتست چون این مکتوب را یزید
نعمت الله علیه بدید بدینگونه عتبه را پاسخ گذاشت اما بعد فاذا انک کتابی هذا فجعل علی جوابه
وین فی کتابک کل من فی طاعنی او خرج عنها و لکن مع الجواب راس الحسین بن علی
یعنی چون این نوشته بخوانی در کارش پاسخ مانی و توانی مجوی و از آنکه با طاعت من درون یا بیرون سینه
اکبری سپارو باید که سر حسین بن علی را با مکتوب خود روانه داری فبلغ ذلك الحسین فقام بالخروج
من ارض الحجاز الی ارض العراق فلما اقبل اللیل راح الی مبداء البیت صلی الله علیه و
اله لیل یودع الفبر فلما وصل الی الفبر مطع له نور من الفبر فعاذ الی موضع فلتا کانت
اللیلۃ الثانیة راح لیل یودع الفبر فقام و یصلی فاطال ففطن هو ^{طیلاً} چون این داستان با امام حسین علیه
اسلام پیوست غمیت پرست تا از زمین حجاز بارض عراق بیرون شود چون پرده ظلام و ظلمت شب
جهان در سپرد روی بسجد منمیه صلی الله علیه و اله نهاد تا با قبر متور جد بزرگوار و داع گوید و چون قبر مبارک
درخسیدن گرفت و آن حضرت بکمان خویش معادوت فرمود چون شب دیگر در آمد همچنان بود داع قبر سپارد
بنماز و ریتاد و مدتی دراز بپایید تا در حالت سجود دیدگان مبارکش را خواب در برود فجاءه الی صلی
الله علیه و اله و هو فی منامه فاخذ الحسین علیه السلام و ضمته الی صدره و جعل
یفیل عنه و یقول بانی انت کانی اراک مرثلاً بدمیک بین عصابه من هذه الامة چون
شفا عنی ما لهم عند الله من خلا فی بانی انت کانی فادیم علی ابیک و امیک و اخیک و هم مشفقون
الیک و انک فی الجنة و در جای لانا لها الالباب فمشی این عبارت آنست که در آن حالت پسر صلی الله علیه
و اله نزد امام حسین پاد و امام حسین در عالم خواب بود پس حسین سلام الله علیه را بر گرفت و بر سینه مبارک
مضموم ساخت و همی بر پیش بوسه نهاد و فرمود پدرم فدای تو باد که یا میگردم که بخون خوشتن آلوده هستی
در میان جماعتی ازین امت که امیدوار شفاعت من هستند همانا این مردم را در حضرت خدای بهره و نصیب
نباشد ای پسرک من همانا تو بر پدرت و مادرت و برادرت قدم بجوای نمود و ایشان بیدار تو مشتاق
هستند و بدرستی که ترا در بهشت درجات و مراتبی است که مایل نمیشوی بان مگر بسبب شهادت پسر امام حسین

بسیار استغراب

کتابت

و در مع امام حسین

نزد امام حسین

خواب دیدن امام حسین

کربان

کریان از آن خواب بیدار شد و با اهل مپ خویش سپید ایشان را از آن خواب و استمان کرد و با ایشان دوازده
فرمود و خواهران خود و فرزندان خود و برادرزاده اش قاسم بن حسن بن علی علیه السلام را بر محال بر نشاند
با پست و یکتن مرد از اهل بیت و اصحاب خویش روی براه نهاد و از جمله ایشان ابو جبرین علی و محمد بن علی و عثمان
بن علی و عباس بن علی و عبدالله بن مسلم بن عقیل و علی بن الحسین الاصفهانی هم سلام بودند و چون عبدالله
بن عمر از پیرون شدن آنحضرت مستحضر گردید راه خویش را بر پشت و سبعت و شتاب از پی آن جناب
بتاخت تا در منزلی از منازل خدمتش را دریافت و عرض کرد یا بن رسول الله بکدام سوی آنکس فرموده باشی
فرمود بجانب عراق عرض کرد بدرنگ باش و بحرم جدت مراجعت فرمای امام حسین از قبول آن امر امتناع در
چون ابن عمر آن ابا و امتناع بدید عرض کرد یا ابا عبدالله آن موضعی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو پیش
پرسیدی برگشای امام حسین علیه السلام ناف مبارک نمودار کرد و این عمر سه دفعه بر آن بوسه نهاد و بگرسیت
و عرض کرد تو را بخدای سپارم ای ابو عبدالله چه تو در این سفر که پیش نهاد خاطر مبارک فرموده گشته بخوابی شدیدی
امام حسین سلام الله علیه با اصحاب و یاران خویش طی طریق می فرمود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در
ذیل احوال آنجماعت که اباه ضمیمه شد و هرگز قبول ظلم و ذلت نمی کرده اند می نویسد که از جمله کلمات حضرت
امام حسین که پسرش علی بن الحسین علیها السلام از وی نقل کرده اینکلمات میباشد که در یوم الطف میفرماید **اَلَا
وَ اِنَّ الدَّعِيَ ابْنَ الدَّعِي فَذَخْبَرْنَا بِنِ اِثْنَيْنِ السَّلَاةِ اَوْ الدَّلِيْلَةَ بَا بِي اَللّٰهُ ذَلِكْ لَنَا وَ دَسُوْلَهُ وَ اَلْمُوْنُو
وَ مَجُوْرُ طَابَتْ وَ مَجْرُ طَهْرَتْ وَ اَنْوُفٌ حَيْبَةٌ وَ نَفُوْسٌ اَيْتَةٌ حَيْبَةٌ وَ نَفُوْسٌ اَيْتَةٌ**
و چون به ثعلبه رسیدند و نزول نمودند مروی که در اشهر بن غالب میگوید آنحضرت وارد گردید و عرض کرد
یا بن رسول الله مرا خبر کوی از قول خدا تعالی تو من دعوتی که کل اناس با ما میم یعنی روزیکه میخواهیم هر مرد میر
با امام ایشان قال **اِمَامٌ دَعَا اِلَى هُدًى فَاجَابُوْهُ اِلَهً وَاِمَامٌ دَعَا اِلَى ضَلَالَةٍ فَاجَابُوْهُ اِلَهَمَا
هُوْلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَ هُوْلَاءِ فِي النَّارِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَبُّ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرَبُّ فِي السَّعِيْرِ**
فرمود اما می است که میخواهند مردمان را براه راست و آنجماعت او را اجابت می نمایند و این مردم جای در بهشت
دارند و اما می است که مردمان را بگمراهی و ضلالت دعوت میکند و مردمان دعوتش را اجابت می کنند و این کرده در آن
در جهنم است و این است معنی قول خدا می که میفرماید گروهی در جهنت و فرقه در سعیر باشند با بحمد امام حسین علیه السلام
پنجاه راه سپرد تا بعد از رسیدن در آنجا در گمراه روز بخواب قیلوله شد و کریان از خواب بیدار شد پسرش
کردی پدر چه چیز ترا گمان ساخته فقال **بَا بِنِي اِنَّمَا سَاعَةٌ لَا تَكْذِبُ الرُّؤْيَا فِيْهَا وَاِنَّهُ عَرَضٌ لِيْ فِي
مَنَاخِي عَارِضٌ فَغَالَتْ سُرْعُوْنَ النَّبْرِ وَ اَلْبَانِيْنِكُمْ اَلْحَيَّةُ** فرمود ای پسرک من همانا این ساعت ماعنی است که
رو یای در اینوقت را دروغ شوان شمر و بدرستی که در این خواب گوینده با من گفت همانا در سپرد پیرون طریق نشاند
میکنید و حال اینکه مرگ و منیت شمارا بسوی بهشت ره سپارانت معلوم باد که در روز امام حسین در منزل ثعلبه در خروج
از کعبه بسوی کوفه است و هم مورخین عظام دستمان رو یای آنحضرت و مکالمه علی بن الحسین را با آنحضرت بعلاوه
پاره مطالب در منزل ثعلبه نوشته اند و آنحضرت از منزل ذات عرق با آنجا درود نمود و معلوم میشود که امام علیه السلام

عربی بن حسین الاکبر
سید بن علی بن حسین
عربی بن حسین الاکبر

امام حسین
امام حسین

نزد آنحضرت
نزد آنحضرت

در روز غیب
دفعه بیستین
آنحضرت

نزد آنحضرت

احوال حضرت سید اسجدین علیه السلام

در ذیل این حدیث بجز خلاصه مطالب و حاق مسائل نظر دارند که ترتیب منظور باشد مع الحدیث امام علیه السلام
راه در سپه دمانبزل ربهیته فرد و کردید و در همه بلفظ تصغیر ضعیفی است نزدیک کوفه که آنحضرت از منزل ذو حشب
ملاقات حربین یزید بدینجا نزل فرمود اینوقت مردی از اهل کوفه گفتی با بی هر م حضرتش در آمد و عرض کرد ای پیغمبر
چه چیز تو را از مدینه بیرون آورد فقال یا ابا هر م شتموا غیر ضیعی فصبرت و طلبوا دینی فهربت و انتم
الله لیغفلنی ثم لیلیتھم الله دلا شامیلا و سنفا فاطعنا و لیسطن علیھم من یدلھم
علیھم من یدلھم فرمود و یک ای ابو هر م این جماعت مرا دشنام گفتند و من بصوری رفتم و مال را
طلب کردند و من کارشکپائی گذاشتم تا گاهی که می خواستند خون من بریزند بناچار فرار کردم و سوگند بخدا
که این مردم مرا سزا نهند گشت و خونم بناحق بخواهند ریخت و خداوند مقم ایست از جامه ذلت و خواری پوشش ما
شمیری بران کسفر بخوابد و او کسی را بر ایشان مسلط فرماید که ایشان را خوار و ذلیل گرداند معلوم باد که در کتب تاریخ
و اخبار این داستان را در دو دو منزل ثعلبیه با ابو تره اسدی منسوب داشته و مرقوم است که فرمود انتم الله
لیغفلنی الفیة الباغیة و در خبر نوشته اند فرمود حتی بکونوا اذل من سبنا اذ ملکتم امرأة منھم
فحکمت فی أموالھم و دماھم یعنی خداوند مردم بنی امیه را چنان ذلیل و زبون گرداند که از مردم شهر سببا ذلیل تر شود
که زنی از ایشان یعنی بقیس بر آنجماعت سلطنت داشته و بر جان و مال ایشان حکم میراند و در کتاب سوفی
از وی مسطور است با بجز میفرماید این داستان و نزول حضرت امام حسین در ربهیته بعید الله بن زیاد لعنته الله
علیھما پیوست و آن ملعون حربین یزید را با هزار تن سوار بجنگ آنحضرت روان داشت قرمیکوید چون از منزل
خویش بیرون شد و بجانب امام علیه السلام راه برگزید سه دفعه مرا نذا کردند که ای خرابارت باد ترا بشت
و چون نکران شد هم بکس را نیا شتم با خود گفتم ما در برگ خرمینند که بقال سپر پیغمبر صلی الله علیھ و آله بیرون میشود و بجنت
شمارت میاید معلوم باد چنانکه اشارت رفت ملاقات امام حسین علیه السلام با حربین یزید ریاحی در نزد
ذو حشب بود و در این حدیث در ربهیته مذکور است و نیز در پاره کتب اسامی دیگر نیز مذکور است با بجز میفرماید هر
بشکام فریضه ظهر با آنحضرت نزدیک شد و امام حسین سلام الله علیه فران کرد ما پسرش علی اذان واقامه کبشت
در چون سلام بگفت حربین یزید بر جست و عرض کرد السلام علیک یا بن رسول الله و رحمة الله و برکاته امام حسین علیه
السلام فرمود و علیک السلام کیستی تو ای سده خدای عرض کرد حربین یزید هستم فرمود ای خرابا بر ایاری
ما هستی یعنی بجنگ ما را راه داری یا نصرت ما عرض کرد ای فرزند رسول خدای سوگند بخدای ما بقات تو
برائتھم اند و اعوذ بالله ان اخسر من فبرنی و ناصبتی مشد و دة الی رجلی و ید مغلولة
الی عقی و اکت علی حیر و جھنمی فی النار یا بن رسول الله صلی الله علیھ و آله ابن الله
ارجع الی حرم جدک فانک مغلول و من پناه میرم بجبای از اینکه بکچھ شوم ز قبر خود و موسی پشانی مرا با پیغمبر
بر بسته دوستم کردم مغلول و با اینحال بر روی و دانتش در اتم ای فرزند کبکب ام سومی میشوی باز کردم حرم جد خویش
چه تو کشته میشوی یعنی اگر از نشوی بدست این مردم مناقق ناکس بکون شهید میشوی حضرت امام حسین علیه السلام این شعر بخواند
سَامِضَةٌ وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى إِذَا مَا تَوَحَّاهُ وَجَاهِدٌ مُنِيلاً

ذو حشب بفتح خاء
معجمه است
و طلبوا مالی نصیرت

بکلمات حضرت
ابو هر م گوید

من حربین یزید
بجنگ امام حسین

بکلام امام حسین
عزیز بن زیاد

داستان حسین با
شاه زین العابدین

در وقت از بودن
ابو هر م اشعار را

دوم از کتاب مشکوه الادب ناصری

وَأَسْرَى الْإِجَالِ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِمْ وَخَارِقَ مَبْتُورًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا
فَإِنَّ مِثْلَ لَمْ أَنْذَرُوا وَإِنْ عِشْنَا لَمْ نَلْمَ كَفَى لَيْتَ ذَلَا أَنْ نَمُوتَ وَنَزَعْنَا

معلوم باد که در کتب اخبار و تواریخ مثل فرمودگان حضرت باین شعر که از شخصی از بنی الاوس است در آن هنگام مذکور
داشته اند که امام حسین علیه السلام از طریق عذیب و قادیسیه راه بگردانید و از طرف چپ روان گشت و
خبرن یزید نزد یک با شخصت راه می پوید و آنحضرت را از انجاعت شقاوت اثر پر میزدید و با آنکه امام حسین سلام
الله علیه و قرأت این اشعار باز نمود که من از این غمیت روی برتا بم زیرا که مرکب بر جانم روان روزگار عار نباشد
گاهی که حق و طریق حق و سخن حق را پیش نهاد خاطر نمایند در راه حق با مردم ناحق برای حفظ مردمان مسلم بر حق جهاد کنند
و صالحان را بتین و جان خود نگاهبان شوند و انوردم ناکس و مجرمان با بنجار برکنار روند و با اینصورت و این
میرت اگر دستخوش ملاکت شوند نه امت نیکمند و اگر زنده بمانند سرافراز زنده باشند بلکه ذلت مرآن کسان است
که بخوری و ذلت و پیودگی تن بر سب ملاکت در انکند و میرند گاهی که دماغ ایشان بر خاک همون و همون مالیده شود
بآنچه بعد از آن حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه همچنان راه نوشت تا در قطعه نازل فرمود و خیمه را کنان شد
که بر پای دهمشته اند فرمود این قاطط از کسیت عرض کردند از عبدالله بن خرفنی است امام حسین یکی را بدو نوشت
که امیر در این ساعت بخدی بازگشت و نصرت من با اینشوی تا شفاعت خدمت نایل شوی مذنب و خاطی مابشی
عبدالله بن خرفنی عرض کرد یا بن رسول الله سوگند با خدی را تو را نصرت کنم اول کسی که در نصرت تو مقتول شود من
باشم لیکن این سب مرا بپذیر قسم با خدی سوخت بر آن بنشسته ام که اینک چیزی را کرده باشم جز آنکه بان دست
یا شدم و هیچکس گمانک من بنشسته گرانیکه بدستگیری این سب نجات یافته ام پس این را باز گیر امام حسین
علیه السلام روی مبارک از وی بر تافت و فرمود ما را بتو سب تو حاجتی نیست و ما کنت منجذ المصلین
عَضُدًا وَمِنْ كَرَامَانَ رَا بَزُوْدِي خُودِي نِيْوِيْمُ وَلِيْ كُنْ فِرَ قَلَا لَنَا وَا لَعَلْنَا فَاِنَّهُ مِنْ سَمْعٍ وَا عَيْنَا
اهل البيت ثم لم نجينا كسبه الله على وجهه في نار جهنم محضر جناب و شفقت فرمود اکنون که
نصرت ما نیروی باری در اینجا نیای ما را یاری کن و نه جنت و تیزجوی چه هر کس جنابی ناله و استغاثه و داد
خواهی ما اهل بیت را بشنود و ما را نصرت نکند و اجابت نماید خداوندش در روی در آتش جهنم در انکند معلوم بود
که ملاقات امام حسین را با عبدالله بن خرفنی در منزل قصر مائل نوشته اند از آن پیش که حسین یزید را حاجی فرارسد
و آنحضرت را با عبدالله بن در مکالمات است که در این حدیث نحتی مذکور است و تطفظانه موضعی است در جواب
کو ذک خانه در زمان نامه نمان در آنجا بود و با آنکه بعد از آن امام حسین علیه السلام همچین راه بنوشت تا بزین
محنت قرین کردید و رسید و فرمود اینجا چکانیت عرض کردند یا بن رسول الله که بر باشد فقال هذا يوم
كُتِبَ وَبَلَاءٌ وَهَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي هَرَأِي فِيهِ دِمَائُنَا وَبِيَّاحٍ فِيهِ حَرِّمْنَا فرمود ما این است
روز اندوه و بلا و جهان زمین است خون ما را در اینجا میریزد و پرده حرمت ما در اینجا چاک میگرد و پس از
آن عهدت به بن زیاد سپاه خود را جنبش داد و بخید را لشکرگاه ساخت و مروی را که بنام عمر بن سعدت الله علیه بود
با چهار هزار پیکار آنحضرت را بسیار ساخت و عبدات بن الحصین التیمی را با هزار سوار و از بنی اوس شبث بن ربعی را با

در این کتاب
موضوعی است
که در این کتاب
موضوعی است

قصر مائل قصری
در میان مدین
و شام و مکه
بن جهان در یک
قطعه نازل شده
است

رسیدن امام حسین
بزین کرد

ما بود شدت سپاه
و سرداران سپاه

احوال حضرت سید اسحاق بن علیہ السلام

سوار و محمد بن اشعث

سوار و محمد بن اشعث ابن قیس کندهی را نیز با هزار سوار بجایت و متابعت همدیگر فرستاد و امارت عمر بن سعد را بر ایشان برنگاشت و ایشان را فرمان کرد تا بفرمان او گوش و باطلما قش موش گذارند و از آن پس با سپهر زیاد خبر دادند که سپهر سعد با حسین علیه السلام مبارزه و محاربه روز گذارد و قتال آنحضرت را کرده شمار دویست نفر بن ذی الجوشن لعنه الله تعالی را با چهار هزار سوار پر خاشکریه حرب سپهر راه سپرداشت و به سپهر سعد برنگاشت که چون این نامه من بر خوانی حسین بن علی را زمان گذارد نفس بر وی قطع کن و در میان او آب حاصل خیا که در دار در میان عثمان خایل شدند چون این نامه بمهر بن سعد پیوست بفرمود تا منادی ندا کرد حسین و اصحاب او را

نصیب حسین

یک امر و نزدیک امشب مهلت بر نهادیم یعنی ازین افزون ایشان مهلت نیست و این کردار بر حسین و اصحاب حسین دشوار افتاد و آنحضرت در میان اصحاب خویش بجهت بیانی فرماید **فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتِي أَتَرَدُّونَ وَلَا أَزَلُّونَ وَلَا أَظْهَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَا أَصْحَابًا أَهْمُكُمْ مِنْ أَصْحَابِي وَفَدَّ نَزَلَ بِهِ مَا فَدَّرْتُمْ وَأَنْتُمْ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعِي لَيْسَ لِي فِي أَعْنَافِكُمْ بَيْعَةٌ وَلَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ وَهَذَا اللَّيْلُ فَدَّغَشِيكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَتَعَرَّفُوا فِي سَوَادِهِ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي لِيُؤْظَفَرُوا بِي لِيَذْهَبُوا**

نصیب اصحاب

لِيَذْهَبُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي عَرَضَ كَرُّوهُ بَارِئًا بَدْرَ سَيْكِهِ مِجَّاهِلٍ مَتَى رَأَى زَائِلٍ مَتَى خُودِ مَهْرَبَانِ تَرُو نِي كَرُّوهُ پاك تر و ظاهر تر و زکی تر و نه اصحابی را از اصحاب خود بهتر شناسیده ام همانا حوادث و بلاهای آنچه را که گرانستید بر من فرود گشته است و شما از عقد بیعت من بیرون باشید و مرا در گردن شما بیعت و ذمتی نیست و این تاریکی شب است که جهان را در سپرده و شمار را در پرده گرفته و این شب را از هر خود و جمل فریادگیر و این عبارت مثلی است که در مقام بیعت

حکایت عیسی

به پیاداری و جمله شب راه سپاری گویند یعنی در این شب خواب بچشم نیارید تا با ما در راه سپارید و ازین طاعت که من بدان اندرم آسایش گیرید چه این جمله تدارک و تهیه اینجاست تا امت در طلب من باشد و چون بر من استلا جویند با دیگران طلب و طمع نه بندند معلوم باد که در این فرمایش امام که بیعت خویش را از شمار بر کرشم مقصود است ظاهر و تعصب عربی و جان بازی در رکاب است و گرنه بیعت امام شکستن ندارد یعنی این بیعت را بفرمودن من از خود برداشته شمارید و چون با من میباشید نه آن است که شما بیعت مرا شکسته باشید **فَقَالَ لِيْبِي**

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْلَمِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ مَاذَا يَقُولُ لَنَا النَّاسُ إِن فَخْرُنَا شَيْخَانَا وَكِبْرَانَا وَسَيِّدَانَا وَابْنَيْ بَيْتِنَا سَيِّدَانَا لَا نَبِيَاءَ لَمْ نَضْرِبْ بَعْدَهُ سَيْفًا لَمْ نَعْمَلْ مَعَهُ يَرْفُجْ لَا وَاللَّهِ أَوْ تَرِدْ مَوْرِدَكَ وَتَجْعَلْ أَنْفُسَنَا دُونَ نَفْسِكَ وَدَمَانَا دُونَ دَمِكَ فَإِذَا فَخْرُنَا فَعَلْنَا ذَلِكَ فَفَضَلْنَا مَا عَلَيْنَا وَخَرَجْنَا مِمَّا لَرَمْنَا این بیگام عیسی

بن مسلم بن عقیل ابن اسطالب رضی الله عنهما بیای فرماید و در آنحضرت معروض داشت ای سپهر رسول خدای ترا چنین کنیم و تو را که بداریم و بگذریم مردمان در حق ما چگونه بزرگ و آقا و سپهر سید اعظام و سپهر پیغمبر خودستیم پیغمبران را شهادتی یار و دشمنی را بگذریم و در حضرتش استمال سیف دستان و دفع دشمنان ناکرده بودی بر کار شتم سوگند با خدای چنین نکنیم و چنین نزدیم و بهر کجا تو باشی باشیم و بجز در رکاب تو ذهاب ایایی ندانیم و در حضور تو با دشمنان توجیک در افکنیم و خوشیستن را بر خوی تو سازیم و در حضور تو در خون خویش غلطیم

دعوت

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصی

و چون آنجمله ساری برویم همانا آنچه بر او واجب است بجای نهاده باشیم و آنچه بر کس لازم است آسوده بپرور
شده باشیم و قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ تَطْهَيْرُ بْنُ الْفَيْزِ الْجَلِّيُّ فَقَالَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ وَدَدْتُ أَنْتُمْ
مُؤَلِّفٌ ثُمَّ تَشْرِيفٌ ثُمَّ فَيْلٌ ثُمَّ تَشْرِيفٌ ثُمَّ فَيْلٌ ثُمَّ تَشْرِيفٌ فِيكَ فِي الَّذِينَ مَعَكَ مَاءَ فَنَلَا
وَأَنَّ اللَّهَ دَفَعَ بِي لِعَنَتِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ چون عبدالله بن مسلم ساری رشت ظهیر بن القین در حضرت
حسین ساری خاست و عرض کرد ای فرزند رسول خدای همانا دوست میدارم در راه تو و امانت تو با تو هستند
گفته شوم و هم زنده کردم و دیگر کشته کرده و دیگر باره زنده شوم و اینکار یکصد بار پیوسته کرده و من
در طرد و دفع اعدای تو کشته و زنده شوم و خدای سبب این کردار من و فدا شدن من این طبیعت را از شما اهل
البت برگرداند فقال له و لا تصحبا بهما حتى تم خيرا امام حسین در پاسخ ظهیر و دیگر یارانش علیهم الرحمه و الرضوان فرمود
خدای شما را پاداشش نیک فرماید نگاه بفرمود و خیره و کنده کوچکی در پیرامین شکر خود همانند خندق بکنند هم
بفرمود از چوب و میزیم انباشته نمودند نگاه فرزندش علی سلام الله علیهما را فرمان کرد تا با سبی سوار و دست
پیادگان برای آوردن آب روئیدند و در شینکام ایشان سخت مضطرب ترسان بودند و آنحضرت علیه السلام شکر فرمودند

کلمات
سخت حسین بن القین
و دعای پادشاه
بارها اشعار
تذکره امام حسین
پاره اشعار راد
شکایت روزگار

بَادِرُ أَفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَذَلِكَ يَا إِشْرَافِي وَالْأَصِيلِ
مِنْ طَالِبِ صَاحِبِ فَيْلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَفْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَأَلَكَ سَبِيلِ

معلوم باد که پاره از مورخین این اشعار را علاوه بر یک شعر اندک اختلافی در قوام دارند که بعد از آنکه حضرت
امام حسین علیه السلام در روز چغین و در شهر محرم الحرام گاهی که اصلاح سلاح خویش هم فرمودند مذکره نمود
از حضرت سید العابدین نیز حکایتی در این مقام مسطور داشته اند و در ارشاد مفید علی الرحمه در همین مقام که در
اینجا در این حدیث شریف مسطور است مذکور داشته و میگوید امام زین العابدین علیه السلام فرمود در آن شب

جمع حضرت زینب
که پدر بزرگوارم در صبح شهید میشدند - بودم و عمه ام زینب سلام الله علیها نزد من بود و مرا پرستاری میکرد
ناگاه پدرم بان خمیه که او را بود کناری گرفت و چون مولای امی ذی غفاری در خدمت شمشیر خویش همی اصلاح میکرد
و پدرم این اشعار قرائت مینمود و دوبار یا سه بار عاده فرمود تا من بفهمم که قسم داراوه او را بدستم در کبره
کلواک من عیبیدن گرفت و بر حمت تمام اندوه بدل فرودم و شکب با شتم بد استم بلا نازل شده است
و عمه ام نیز آنچه من شنیدم شنیده بود لکن چون زمان دستخوش رقت و خراج میباشند خود داری شوی
و از جای برتد جامه گشان و سر روی کشاده روان شد تا نخدمت پدرم رسید **فَقَالَ اللَّهُ لَنْبِتَ الْمَوْتِ**
أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ الْيَوْمَ مَا لَنَا حَيٌّ فَاطِمَةُ وَآبِي عَلِيٌّ وَآخِي الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي وَ
يَمَالِ الْبَائِسِ فرمود و او ازین بابت و فرماید از این مصیبت کاش بساط زندگی و زندگی از کانی برامو کب مرگ و فساد
بپروردیش اجل بنیاد حیاتم در هم مینوشت همانا امروز من و ما درم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن برودند یعنی
چون تو راه هلاک و شهادت به پمانی داز گذشتگان جز تو ام پیادگار نیست چنان است که حمد آمان امروز را
از دست شده باش خدای خلیفه برگزیده شتگان و پناه بازماندگان **فَنَظَرَ إِلَيْهِ الْحَسَنُ وَ قَالَ يَا أُخْتَهُ**

عمات امام حسین
حضرت زینب

احوال حضرت سید اسحاق بن علیہ السلام

لَا يَذْهَبُ جِلْدُ الشَّيْطَانِ مِنْ بَرِّهِمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ زَيْنِبُ نَظَرَ الْفُكْرِ
 مِنْ بَرِّهِمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ زَيْنِبُ نَظَرَ الْفُكْرِ مِنْ بَرِّهِمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ
 زَيْنِبُ نَظَرَ الْفُكْرِ مِنْ بَرِّهِمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ زَيْنِبُ نَظَرَ الْفُكْرِ
 مِنْ بَرِّهِمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ زَيْنِبُ نَظَرَ الْفُكْرِ مِنْ بَرِّهِمْ
 وَرَدَّ عَلَيْهِمْ زَيْنِبُ نَظَرَ الْفُكْرِ مِنْ بَرِّهِمْ

کلمات حضرت زینب
بر امام حسین

اگر دواهی و مملکت و بیات و حوادث و افات شبها نبودی قطا خواب خوش از دست نداوی کنایت از
 اینکه اگر من بجای خویش اختیار خویش بودم از خواب خوش و خوابگاه خوش و مسکن مالوف دوری نیکوتم
 و در این زمین بلاد چار رنج و غنا و محنت دو غا نشیدم اما مخالفان دین و معاندان سید المرسلین مرا بجای خود
 و جنتیار خود نمیکذارند و جز صبوری و شکمپایی در رضای تقضا چاره نیست فَقَالَتْ يَا وَيْلَتَاهُ أَفَنَضَّتْ نَفْسَكَ
 اغْتِيَابًا بِأَفْذَلِكِ أَفْرَجَ لِقَلْبِي وَأَشَدَّ عَلَى نَفْسِي ثُمَّ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَأَهْوَتْ إِلَى جَيْهَاتِهَا وَشَقَّتْ وَخَرَّتْ

پیشتر شدن حضرت
زینب

مَغْشِيَةً عَلَيْهَا زَيْنِبُ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا عَرَضَ كَرْدَوَى بِرَأْسِ رُزْدِ لَسُوزِ وَانْدَوَهَ بِرَأْسِ رُزْدِ كَارِ مَحْنَتِهَا رَايَا جَانِ
 مقدس دروان مطهر تو بظلم و ستم معضوب میشود و تو مظلوم شهید میشوی و این حالت پریش مشتق قلب مرا
 ریش نماید و مجروح میازد و بر نفس من شدید تر و سخت تر میافتد انگاه از کمال اندوه و افسوس بر صورت مبارک
 لطمه زد و در بیان چاک زد و پوشش بپوشید و فطام إِلَيْهَا الْحَسْبُ نَصَبَ عَلَى وَجْهِهَا الْمَاءَ وَقَالَ لَهَا يَا لَيْلَى
 اَيُّهَا اللَّهُ وَتَعَزَّى بِعِزِّ اللَّهِ وَاعْلَى أَنْ أَهْلَ الْأَرْضِ يَهْوُونَ وَأَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَنْفُونَ وَأَنْ كُلَّ
 شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ نَعَالَى الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ يُفْقِدُ رَيْبَهُ وَيَبْحَثُ الْخَلْقَ وَيَعُودُونَ وَهُوَ فَدْرُ
 وَخَلْدُهُ جَدَى خَيْرٌ مِنِّي وَأَبِي خَيْرٌ مِنِّي وَأُمِّي خَيْرٌ مِنِّي وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي وَلِيَّ وَإِكْلِ صِلَةٍ بِرَسُولِ اللَّهِ
 أَسْوَةٌ فَعَتَرَاهَا بِهَذَا وَنَحْوِهِ وَقَالَ لَهَا يَا ابْنَتَاهُ إِنِّي أَفْتَمْتُ عَلَيْكَ فَأَبْرَيْ فَمَتَّى لَا تُشْفِي عَلَيَّ حَبِيبًا
 وَلَا تُخَيِّبَنِي عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَالشُّوْبِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ ثُمَّ جَاءَهَا حَتَّى إِجْلَاهَا عِنْدَ

کلمات در وصف حضرت زینب

اینوقت امام حسین بطرف خواهر برخاست و بر چهره مبارکش آب میفشاند و با او فرمود ای خواهر ما شکیب باش
 و از نا شکمپایی از خدای تبرس دور شو و مرا کب بلاد دور و موکب غنا و وصول مصائب روزگار و نزول توپ
 لیل و نهار صابر و بردبار شو چنانکه خدایتعالی فرموده به تسلی و تعزیت خدای و کلمه آنا لله و آنا الیه راجعون
 که وظیفه صابران و دواهی اندوه مندان است تسلی گیر و نیک داشته باش که مردم زمین دستخوش فنا و زوال شده
 و اهل سمان بچنگ تباهی و فنا گردان باشند و جلد اشیا پای کوب دواهی و بلا گردند جزوات ذوالجلال و الجلال
 ایند متعال که آفریدگان را به نیردی خود سپا فرید و خلق را از پس مردن برانگیزد و مبادگاه رستاخیز در آورد و خداوند
 مجید فرود و وحید بماند همانا جدم رسول خدا از من بهتر بود پدرم علی مرتضی از من بهتر بود مادرم تبول عذرا از من
 بهتر بود و برادرم حسن محبتی از من بهتر بود یعنی این جمله همگان ازین جهان رخت بر بستند و بدیکر سزای برضوان
 یزدان پیوستند پس در حیات و دوام من در این سزای ایران جای چه طلب و طمع است همانا مراد همهز سلیمانیرا
 بر رسول خدای صلی الله علیه و آله تاسی و در تمام مراتب پیروی بیاید بود با کلمه آن حضرت خواهرش را با اینکلمات
 و امثال آن تسلیت و تسکین همی فرمود و با او گفت ای خواهر من سوگند میدهم ترا به وقت قسم مرا راست بگردان و دیگر

کون

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

ترتیبی است که در این کتاب آمده است

کون مبارک یعنی هر چه گویم جز آن مکن و آن رفتار فرمای در حرکت من گریبان چاک مکن و چهره مخزانش و ناله بگو
و شور عید که در آن باز پس این کلمات زین سلام الله علیها را پاور و تانزد من جلوس و او شتم خراج الی
اصحابه فامرهم ان یقرب بعضهم من بعض و ان یدخلوا الاطناب بعضها فی بعض و ان ینکونوا
بین البیوت فقیلا و الفوم فی وجه واحد و البیوت من ورائهم و عن ايمانهم و عن شمالهم
فدخفهم بکسرت بجانب یاران خویش روان گشت و ایشان را فرمان داد که با هم نزدیک باشند و نیام را
با هم پیوسته و نزدیک و طنا بار آوریم فکنند و بجله جای در پوت و نیام داشته دشمن را از یک روی نیاید
کردند و پوت از دنبال ایشان و از سوی راست و چپ ایشان بر ایشان محیط باشد مگر ما نظرت که دشمن
ایشان تاخت و تانز میاورد و رجوع علیه السلام الی مکانه فقام لیلته کلها یصی و یستغفر و یبکی
و یبصر و قام احنجا کذلک یصلون و یبکی و یستغفرون چون آنحضرت آن کار را بر پای و نظام آورد و مکان خویش
مراحت فرمود و آنشب را تمام نماز و استغفار و دعا و تضرع بیای برد و اصحاب آنحضرت نیز بر اینگونه نماز
و دعا و استغفار بیای بردند و در سجده را از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که در آن شب
که بر دوش پدرم شامید میشد و خدمت حاضر بودم با اصحاب خویش فرمود اینک شب است و او ایضاً بگریه یعنی
چون تاریکی بر جهان پرده برافکنده کسی را بر کسی دست زسد این تاریکی را برای دفع شر عادی و گزند عدوان
چون پیر شامید و هر یک بر سوی خوابید راه بسیار دیدم حرف گوید ممکن است این همان عبارت مذکور باشد
فاخذوه جلا و کاتب حرف جفته نوشته باشد با کجمله فرمود و اینقوم بقصد آنگه من بشد مقصود ایشان
من باشم و اگر مرا بکشند با شما اتفاق نیارند و شما در صل و سعادت بیعت استاید عرض کردند سوگند با خدای مگر
ای کار نشود و از تو برکنار نمائیم و صل بیعت نخواهیم و وقت نخواهیم تا از تو روی برتاپیم فقال
انکم یفعلون غدا کلکم و لا یفلت منکم رجل فرمود با ما دان جمله شما دستخوش شمشیر آیدار و تیر شر بار می شوید و
هیچکس از شما از مرگ نرهد و یک مرد سلامت پیران نشود عرض کردند سپاس مژان خداوندی را که ما را شرف
و شرف بخشید که در حضرت توشید شویم و بعد شهادت که فخر دنیا و آخرت است فایز گردیم آنگاه آنحضرت لب بدعا
برگشود پس از آن فرمود سرهای خود بر کشید و نظاره شوید فجعلوا ینظرون الی مواضعهم و منا زلیم من
الجنه و هو یقول لهم هذا منزلک یا فلان فکان الرجل یسقبل الیرماح و السوف یصد
و وجهه لیصل الی منزله من الجنه من الجنه چون صحاب آنحضرت در مودت و بقای رضوان
حضرت احدیت از زبان و مال و اهل و عیال و تمامت علائق این سرای پر و بال چشم فرستند و یکباره مشوبات
اندری و مرزات از آنجا پدید آمدند و بجز یک رنگ و تمامت هم اینک گشتند و زرد و دراد
تایش بوته از این خاصری بدی نمایش دادند بجز گرم و کرامت و تی یزدان و کار فرمای عرصه کون و مکان بوج
زدن و شاهین تمت و شهاب زعمایش بر آسمان مکرمت و موهبت اوج زدن گرفت و ابواب بهشت بر
کج گشاده و منازل تصور ایشان را در جنات نعیم با ایشان نمودار فرمود پس انجاعت مواضع و نماند
که در باغ جنان و داوای حور عین و غلمان مرایشان را مقرر بود مکران شدند و امام علیه السلام که قائم نار و جحیم و